



شرح حال و پیشینه رجعت کنندگان در حکومت امام عجیبتنا

جواد جعفری



این مقاله نخست به اثبات اجمالی رجعت می‌پردازد، آن‌گاه روایاتی بررسی می‌شوند که ویژگی‌های رجعت‌کنندگان را بیان می‌کنند، سپس به نام و شرح حال بانوان رجعت‌کننده می‌پردازد که بیشترشان از دین و ولایت حمایت کرده‌اند و عمر خود را در حمایت از دین گذرانده‌اند و آن‌گاه به راه‌یافت‌ها و نتیجه‌گیری می‌پردازد که برای حضور در زمان ظهور، باید این صفات را در خود ایجاد کرد: ایمان خالص، معرفت به مقام اهل‌بیت، پذیرش ولایت، همرنگی و سنخیت یافتن با اهل‌بیت، تحمل رنج و مشقت در راه دین و تلاش و کوشش در راه اهل‌بیت.

واژگان کلیدی

اهل‌بیت، بانوان رجعت‌کننده، ویژگی‌های رجعت‌کنندگان.

مقدمه

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّاهِبِينَ وَالصَّاهِبَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱

از دیرباز، زنان مؤمن و فداکار، در کنار مردان الهی، به مبارزه و ایثار پرداخته‌اند و برای یکتاپرستی آماده جهاد و شهادت بوده‌اند. قرآن کریم از برخی زنان بزرگ نام برده است؛ مانند آسیه همسر فرعون که با تحمل سخت‌ترین شکنجه‌ها از دین الهی حمایت کرد و یا حضرت مریم علیها السلام که برای تبلیغ دین زحمت فراوانی کشید.

در تاریخ اسلام، زنان فداکار و بالیمان بسیاری وجود داشته که برای دین خدا تلاش کرده‌اند. حضرت خدیجه علیها السلام تمام دارایی خود را صرف اسلام کرد و از امتیازها و موقعیت‌های اجتماعی خود چشم پوشید. حضرت فاطمه علیها السلام در حمایت از ولایت، بسیار کوشید و با شهادت مظلومانه‌اش، چهره نفاق را آشکار کرد. حضرت زینب علیها السلام با تحمل سختی‌های بی‌شمار، پیام برادرش را به جهانیان رساند و از مظلومان دفاع کرد. زنان بسیاری نیز چون ام‌ایمن و نسیم، در جنگ‌ها همراه پیامبر بودند و مجروحان را درمان می‌کردند و در لحظات سخت جنگ، گرد پیامبر می‌گشتند و از او نگهداری می‌کردند.

نقش زنان در دولت مهدوی

با توجه به تاریخ زرین فعالیت‌های بانوان در عرصه‌های گوناگون دینی، می‌توان گفت در حکومت جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام، زنان مؤمن و متعهد، دارای جایگاه والایی هستند. در روایات آمده، شمار کسانی که هنگام آغاز قیام، در کنار حضرت جمع می‌شوند و در بین رکن و مقام با ایشان بیعت می‌کنند، ۳۱۳ نفر است.^۲ در روایتی، جابر بن

یزید جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:

... و یجئ والله ثلاث مئة و بضعة عشر رجلاً فیهم خمسون امرئة یجتمعون همکة علی غیر میعاد؛^۳
به خدا قسم ۳۱۰ و اندی مرد می‌آیند که در بین آنها پنجاه زن وجود دارد و بدون وعده قبلی در مکه اجتماع می‌کنند.

در روایت دیگری که به نزول حضرت عیسی علیه السلام اشاره دارد، چنین آمده است:

ینزل عیسی بن مریم [علی] ثمان مئة رجل و أربع مئة امرئة
أخیر من علی الأرض و أصلحاء من مضی؛^۴

حضرت عیسی بن مریم، بر هشتصد مرد و چهارصد زن فرود می‌آید که بهترین مردم روی زمین و صالح‌ترین مردم گذشته‌اند.

این دو روایت نشان دهنده نقش پیشرو زنان است که چگونه در صدر تمام روی‌دادها حضور دارند.

حمران بن اعین، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:

و تؤتون الحکمة فی زمانه حتّیٰ إنّ امرئة لتقضیٰ فی بیتها
بکتاب الله تعالیٰ و سنة رسول الله صلی الله علیه و آله؛^۵

در زمان حضرت، حکمت بر مردم ارزانی می‌شود، حتی بانوان در منزل با کتاب الهی و سنت نبوی قضاوت می‌کنند.

این روایت نیز پیشرفت بانوان و بهره‌مندی آنها از علم و حکمت در حکومت مهدوی را نشان می‌دهد. البته اگر بانوان در جنگ رودررو نیز شرکت نکنند، در سازندگی و گسترش فرهنگ اسلامی و آموزش معارف و تبیین آن نقش اساسی خواهند داشت.^۶ توجه دختران و بانوان جامعه به حضور زنان در آغاز قیام و نقش پیشرو آنها، می‌تواند باعث بیداری، خودباوری، خودسازی و آمادگی آنان گردد.

مفهوم رجعت

پدیده مهمی که در دوران ظهور اتفاق خواهد افتاد، حضور افرادی است که از دنیا رفته‌اند که به این پدیده رجعت گویند. رجعت در لغت به معنای بازگشت است. شیخ مفید نیز اصطلاح رجعت را چنین بیان می‌دارد:
خداوند گروهی از مردگان را با همان شکل و بدن خود به دنیا بازمی‌گرداند.^۷

دلیل رجعت

رجعت، جزو باورهای مذهب تشیع است. قرآن کریم می‌فرماید:
﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ قَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾^۸
روزی که از هر ملتی فوجی - از آنان که آیات ما را تکذیب می‌کردند - گرد می‌آوریم و آنان را به صف برانند.

امام صادق علیه السلام درباره این آیه می‌فرماید:
این آیه مربوط به رجعت است (زیرا به بازگشت گروهی دلالت می‌کند). آیا خداوند در قیامت از هر امتی، گروهی را محشور می‌کند و بقیه را رها می‌سازد؟ آیه قیامت این است که می‌فرماید: ﴿وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾؛ «و آنان را گرد آوردیم و هیچ یک را فروگذار نمی‌کنیم.»^۹

این آیه به روشنی از وقوع چنین روزی می‌گوید؛ روزی که گروهی از مردم زنده می‌شوند و دوباره در دنیا حضور می‌یابند. آیات دیگری نیز بر این حقیقت دلالت می‌کند.^{۱۰}
روایات رجعت نیز در بحارالانوار^{۱۱} آمده است. در روایتی آمده، مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید: «نظر شما درباره رجعت چیست؟» امام پاسخ داد: «رجعت واقعیت دارد.»^{۱۲}
امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «از ما نیست کسی که به رجعت باور نداشته باشد.»^{۱۳}
در این جا درصدد اثبات رجعت نیستیم و تنها برای نمونه چند آیه و روایت را نقل کردیم.

دو ویژگی رجعت

الف) مراحل رجعت

رجعت از لحاظ زمانی به دو مرحله تقسیم می‌شود:
مرحله نخست، که در اولین لحظات قیام و شاید کمی قبل اتفاق می‌افتد. در این مرحله، گروهی از یاران امام رجعت می‌کنند که تعدادی از آنها (اصحاب کهف) جزء ۳۱۳ یار امام هستند.^{۱۴}
مرحله دوم، که بعد از استقرار حکومت و گسترش عدالت است. در این مرحله، دو گروه رجعت می‌کنند.
گروه اول، صالحانی‌اند که برای دیدن حکومت صالحان و بهره‌مندی از آن برمی‌گردند. گروه دوم، ستم‌کارانی‌اند که برای چشیدن خواری دنیا قبل از خواری آخرت، بازمی‌گردند.^{۱۵}

ب) گروه رجعت‌کنندگان

بر اساس روایات، رجعت امری عمومی نیست و در هر مرحله، تنها عده خاصی به دنیا برمی‌گردند.
امام صادق علیه السلام می‌فرماید:
رجعت عمومی نیست؛ مخصوص است و تنها مؤمنان و مشرکان خالص برمی‌گردند.^{۱۶}

از دیرباز، زنان مؤمن و فداکار، در کنار مردان الهی، به مبارزه و ایثار پرداخته‌اند و برای یکتاپرستی آماده جهاد و شهادت بوده‌اند. با توجه به تاریخ زرین فعالیت‌های بانوان در عرصه‌های گوناگون دینی، می‌توان گفت در حکومت جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام زنان مؤمن و متعهد، دارای جایگاه والایی هستند.

هدف نوشته

از مطالب یاد شده معلوم گردید، گروهی از بانوان در دوران ظهور امام عصر علیه السلام به دنیا بازمی‌گردند و سعادت یاری امام را می‌یابند و از نعمت حضور امام و دولت صالحان بهره‌مند می‌شوند. هم‌چنین معلوم شد که رجعت عمومی نیست و همه افراد نمی‌توانند به دنیا بازگردند و تنها عده معدود و خاصی این توفیق را پیدا می‌کنند.

به همین دلیل در این نوشته ابتدا ویژگی‌ها و معیارهایی که سبب رجعت و بازگشت به دنیا در دوران ظهور می‌شود و در روایات به آنها پرداخته شده است بیان می‌گردد تا معلوم شود چه کسانی لیاقت و توانایی درک دولت پاکان را دارند. سپس به سرگذشت بانوانی که وعده برگشت آنها داده شده است می‌پردازیم تا با مرور بر حوادث دوران حیات آنان معلوم گردد تا چه میزان این معیارها در شخصیت آنها موجود و متبلور بوده است. و در پایان نتیجه می‌گیریم که هر کس آرزو دارد دولت اهل بیت عصمت را درک کند می‌تواند با ایجاد این ویژگی‌ها در منش و رفتار خویش، این سعادت را نصیب خود نماید زیرا چنان که گفتیم بازگشت به دنیا ملاک‌های ویژه‌ای دارد و هر کس دارای آن ویژگی‌ها باشد رجعت می‌کند و بازگشت به دنیا تنها مختص افراد نام برده شده نیست.

فصل اول

ویژگی‌های رجعت‌کنندگان در روایات

گفتار اول: روایات

۱. احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن احمد بن محمد بن محمد بن ابی نصر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم قال سمعت حمرا بن أعین و أبا الخطاب يحدثان جميعاً قبل أن يحدث أبو الخطاب ما أحدث أنهما سمعا أبا عبد الله عليه السلام يقول: ... و إن الرجعة ليست بعامة و هي خاصة لا يرجع إلا من محض الإيمان محضاً أو محض الشرك محضاً؛^{۱۷}

امام صادق عليه السلام می‌فرمایند: رجعت یا بازگشت به دنیا، عمومی نیست و ویژه افراد خاصی است و تنها کسانی برمی‌گردند که مؤمن مخلص یا مشرک محض هستند.

۲. محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن عبد الله بن المغيرة عن حماد بن عمار عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال: سئل عن قول الله عز وجل ﴿وَلَن يَفْعَلَنَّهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ تُتِمَّ﴾ فقال: يا جابر أتدري ما سبيل الله؟ قلت: لا والله إذا سمعت منك. فقال: القتل في سبيل علي عليه السلام و ذرئته؛ فمن قتل في ولايته قتل في سبيل الله و ليس أحد يؤمن بهذه الآية إلا وله قتلة و ميتة. إنه من قتل فينشر حتى يموت و من مات ينشر حتى يقتل؛^{۱۸}

جابر از امام باقر عليه السلام در مورد آیه (و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید) سؤال کرد. امام فرمودند: جابر می‌دانی سبیل الله چیست؟ عرض کرد: خیر، مگر وقتی از شما بشنوم. امام فرمود: کشته شدن در راه حضرت علی عليه السلام و فرزندانش؛ کسی که در راه ولایت او کشته شود، در راه خدا کشته شده است و کسی نیست که به این آیه ایمان آورد مگر این که برای او یک کشته شدن و یک مرگ طبیعی هست. به یقین هر کس کشته شود برانگیخته می‌شود تا به مرگ طبیعی از دنیا رود و هر که به مرگ طبیعی از دنیا رود برانگیخته می‌شود تا کشته شود.

۳. عند (ابوالفضل محمد بن عبد الله) قال حدثني علي بن الحسن المنقري الكوفي قال حدثني احمد بن زيد الدهان عن مكحول بن إبراهيم عن رستم بن عبد الله بن خالد المخزومي عن سليمان الأعمش عن محمد بن خلف الطاطري عن زاذان عن سلمان قال قال لي رسول الله «إن الله تعالى لم يبعث نبياً ولا رسولا إلا جعل له إثني عشر نقيباً». فقلت يا رسول الله لقد عرفت هذا من أهل الكتابين. فقال: «يا سلمان فهل علمت من نقبائي الإثني عشر الذين اختارهم الله للأمة

(الإمامة) من بعدی. «قلت الله ورسوله أعلم فقال: «يا سلمان، خلقتني الله من صفوة نوره و دعاني فأطعته و خلق من نوري علياً و دعاه فأطاعه و خلق من (نوري و) نور علي فاطمة و دعاها فاطعته و خلق مني و من علي و فاطمة الحسن و دعاه فأطاعه و خلق مني و من علي و فاطمة الحسين و دعاه فأطاعه ثم سمنا بخمسة أسماء من أسمائه فالله المحمود و أنا محمد و الله العلي و هذا علي و الله الفاطر و هذه فاطمة و الله ذو الإحسان و هذا الحسن والله المحسن و هذا الحسين ثم خلق منا و من نورالحسين تسعة أئمة و دعاهم فأطاعوه قبل أن يخلق (الله) سماء مبنية و أرضاً مدحية و لاملكا و لاشراً و كنا نوراً نستبح الله ثم نسمع له و نطيع.» قلت يا رسول الله بأبي أنت و أمي فلمن (ما لمن) عرف هؤلاء؟ فقال: «من عرفهم حق معرفتهم و اقتدى بهم و والى وليهم و عادى عدوهم فهو والله منا يرد حيث نرد و يسكن حيث نسكن.» قلت يا رسول الله و هل يكون إيمان بهم بغير معرفة بأسمائهم و أنسابهم؟ فقال: «لا» قلت: يا رسول الله فأني لى بهم؟ و قد عرفت إلى الحسين. قال: «ثم سيد العابدین علی بن الحسین ثم ابنه محمد الباقر علم الأولین و الآخرين من النبیین والمرسلین ثم ابنه جعفر بن محمد لسان الله الصادق ثم ابنه موسى بن جعفر الكاظم الغيظ صبراً في الله ثم ابنه علي بن موسى الرضا لأمر الله ثم ابنه محمد بن علي المختار لأمر الله ثم ابنه علي بن محمد الهادي إلى الله ثم ابنه الحسن بن علي الصامت الأمين لسر الله (على دين الله) ثم ابنه محمد بن الحسن المهدي القائم بأمر الله.» ثم قال سلمان فبكيت ثم قلت: يا رسول الله فأني لسلمان لإدراكهم؟ قال: «يا سلمان إنك ملركه (هم) و من كان مثلك و من تولاه هذه المعرفة (تولاهم حقيقة المعرفة) فشكرت الله و قلت و إني مؤجل إلى عهده (هم) فقرأ قوله تعالى ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْنَكَ عَبْدًا لَنَا أُولَى بِأَسْ شَدِيدِ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا * ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾» قال سلمان فاشتد بكائي و شوقي و قلت يا رسول الله أبعهد منك؟ فقال: «إي والله الذي أرسلني بالحق مني و من علي و فاطمة و الحسن و الحسين و التسعة و كل من هو منا و معنا و مضام (مظلوم) فينا إي والله و ليضرن إلبس له و جنوده و كل من محض الإيمان محضاً و محض الكفر محضاً حتى يؤخذ له بالقصاص و الأوتار (والتارات) و لا يظلم ربك أحداً و ذلك تأويل هذه الآية ﴿وَنُرِيدُ أَنْ مَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنَمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾»^١ قال فقمتم من بين يديه و ما أبالي لقيت الموت أو لقيني؛^٢

سلمان می گوید که پیامبر به من فرمود: «خدا پیامبری را مبعوث نکرد، مگر این که برای او دوازده وصی قرار داد.» عرض کردم: ای رسول خدا، من این مطلب را از یهودیان و مسیحیان شنیده‌ام. فرمودند: «آیا می‌دانی جانشینان دوازده گانه من که خداوند برای امت برگزیده، چه کسانی هستند؟» عرض کردم: خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند. فرمود: «ای سلمان، خدا مرا از نور برگزیده‌اش خلق کرد و مرا خواند و من پذیرفتم و از نور من علی را خلق کرد و او را خواند و او نیز اطاعت کرد و از نور (من و) علی، فاطمه را آفرید و او را خواند؛ فاطمه نیز اطاعت کرد و از من و علی و فاطمه، حسن را خلق کرد و او را خواند؛ او نیز پذیرفت و از من و علی و فاطمه، حسین را آفرید و او را خواند؛ حسین نیز اطاعت کرد؛ سپس به پنج نام از نام‌های خویش، ما را نامید. پس خداوند محمود است و من محمد؛ و خداوند علی است و این هم علی؛ و خداوند فاطر است و این فاطمه؛ و خداوند دارای احسان است و این حسن؛ و خداوند محسن است و این حسین؛ سپس از ما و نور حسین، نه امام را آفرید و آنها را خواند؛ پس همه اطاعت کردند؛ قبل از آن که آسمان افراشته و زمین گسترده را بیافریند و آن‌گاه که نه ملکی بود و نه بشری، ما نوری بودیم که خدا را تسبیح می‌کردیم و از او فرمان می‌بردیم.»

پدیده مهمی که در دوران ظهور اتفاق خواهد افتاد، حضور افرادی است که از دنیا رفته‌اند که به این پدیده رجعت گویند. بر اساس روایات، رجعت امری عمومی نیست و در هر مرحله، تنها عده خاصی به دنیا برمی‌گردند.

عرض کردم: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایتان! چه پاداشی است برای کسی که آنها را بشناسد؟ فرمود: «کسی که آنها را - چنان که حق معرفت آنهاست - بشناسد و از آنها پیروی کند و دوستان آنها را دوست و دشمنان آنان را دشمن بدارد، پس به خدا قسم او از ماست! هر جا ما وارد شویم، او نیز وارد می شود و هر جا ما اقامت کنیم، او هم اقامت می کند.» عرض کردم: ای رسول خدا، آیا ایمان به آنها، بدون شناختن اسم و نسب آنها، امکان دارد؟ فرمود: «خیر.» عرض کردم: ای رسول خدا، چگونه می توانم آنها را بشناسم؟ فرمود: «بعد از امام حسین (علیه السلام)، امام سجاد، بعد از او فرزندش محمد باقر، سپس جعفر صادق، بعد موسی کاظم، نفر بعدی، علی بن موسی الرضا، سپس فرزندش محمد، بعد از وی، علی هادی، بعدی حسن، نفر بعد، محمد مهدی که قائم به امر خداوند است.» سپس فرمود: «ای سلمان، تو او را در ک می کنی و هر کس مثل تو باشد و هر کس با این شناخت ولایت او را بپذیرد.» گفتم: خدا را شکر! آیا من تا زمان ایشان زنده می مانم؟ پیامبر این آیه را در پاسخ به من خواند: «پس زمانی که وعده اول از آن دو وعده فرارسد، گروهی از بندگان پیکارجوی خود را بر ضد شما برمی انگیزیم (رجعت)؛ خانه ها را جست و جو می کنند و این وعده حق، قطعی است. پس شما را بر آنها چیره می کنیم و شما را به وسیله دارایی ها و فرزندان کمک خواهیم کرد و افراد شما را بیشتر (از دشمن) قرار می دهیم.»

در حالی که شوق و گریه ام شدیدتر شده بود، عرض کردم: ای رسول خدا، آیا شما نیز در آن زمان حضور خواهید داشت. فرمود: «بله، قسم به خدایی که مرا به حق فرستاده است، من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه فرزند او و هر کس که از ماست و همراه ما و در راه ما به او ظلم شده، حضور خواهیم داشت! بله، قسم به خداوند، به راستی ابلیس و لشکریانش و هر کسی که ایمان خالص دارد یا کافر محض است، حاضر می شوند تا از آنها قصاص گرفته شود و خدا به احدی ظلم نمی کند و این است تأویل این آیه خداوند که می فرماید: "و ما می - خواستیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم و به فرعون و لشکریانشان، آنچه را از آنها بیم داشتند، نشان دهیم."»

سلمان گوید از محضر پیامبر برخاستم، اما دیگر برایم مهم نبود مرگ را ملاقات کنم یا مرگ مرا در یابد.

۴. سهل عن محمد بن أبیه عن أبي بصیر قال: قلت لأبي عبد الله (علیه السلام) قوله تبارک و تعالی ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ قال: ... فقال لي: يا أبا بصیر، لو قد قام قائمنا بعث الله إليه قوماً من شيعتنا قباع سيفهم على عواتقهم؛^{۲۱}

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: ای ابوبصیر، اگر قائم ما قیام کند، خداوند گروهی از شیعیان ما را زنده می گرداند که غلاف های شمشیرشان بر گردن آنهاست.

گفتار دوم: ویژگی های رجعت کنندگان:

الف) ایمان خالص

مهم ترین ویژگی رجعت کنندگان، ایمان خالص است. در روایات بسیاری^{۲۲} اشاره شده که رجعت شامل همه مردم نمی شود و تنها کسانی به دنیا برمی گردند که مؤمن مخلص باشند. پس برای درک دوران ظهور، باید ایمانی قوی و خالص داشت. منظور از ایمان خالص، عقیده ای است که نیت های دنیوی و غیر الهی در آن دخالت نداشته باشد و انسان تنها برای خدا و فرمان او ایمان آورد و مؤمن گردد. ایمان خالص آناری دارد که مهم ترین آنها پایداری است که از دو جهت بررسی می گردد:

۱. مقاومت در برابر دشمن: کسی که تنها خداوند را در نظر دارد، هرگز از ایمان خود دست برنمی دارد و تا آخرین لحظه مقاومت می کند، زیرا هدف (خداوند)، همیشه و با همان ویژگی ها وجود دارد و تغییر و تحولی در آن صورت نمی گیرد. اما کسی که اهدافی غیر الهی دارد و برای رسیدن به آنها اظهار ایمان می کند، وقتی آن اهداف را در خطر ببیند، به راحتی از ایمان خویش دست برمی دارد و تسلیم می شود. کسانی در دوران ظهور رجعت می کنند که به سبب ایمان خالص، اهل پایداری و مقاومت هستند و تا حد ممکن پایداری می کنند و از حمایت دین و اولیای دین دست برنمی دارند.

۲. استقامت در برابر محیط: مؤمنان خالص، حق مدارند؛ یعنی هرچه ایمان به ایشان حکم کند، به همان عمل می کنند و جو حاکم بر جامعه و محیط نمی تواند بر آنان اثر گذارد. با وجود آن که در اقلیت هستند، راه خود را با قدم های استوار می پیمایند و در اکثریت حل نمی شوند و اراده خود را از دست نمی دهند. اگر اغلب مردم نیز دچار فساد و معصیت گردند، در عزم ایشان بر پاکی و بندگی خللی وارد نمی آید و دستورهای دین را به دقت انجام

می‌دهند. زمانی که کسی جرئت ندارد از حق و حقیقت دم زند، اینان جان به کف نهاده، حقیقت را آشکارا بیان می‌دارند. یعنی در برابر فکر و فرهنگ غیر الهی حاکم بر جامعه استقامت می‌ورزند و با روش معمول اما غیر الهی مردم نمی‌سازند.

ب) ولایت‌پذیری آگاهانه

وقتی حضرت سلمان به محضر پیامبر ﷺ می‌رسد و چگونگی توفیق درک امام قائم ﷺ را طلب می‌کند، پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ای سلمان تو و امثال تو (و من تولاه هذه المعرفة) یا (و من تولاهم حقيقة المعرفة) و هر که ولایت امام قائم یا ائمه^(ع) را به سبب چنین شناختی (شناخت واقعی آنها) بپذیرد، زمان ظهور او را درک می‌کند.» منظور از شناخت واقعی، علاوه بر دانستن نام و نسب امام که در این روایت آمده، دانستن جایگاه امام در جهان آفرینش است. پیامبر ﷺ اندکی از این مقام بلند را در اول همین روایت بیان می‌کند: «ما همه یک نوریم و از نور خدا هستیم و قبل از ملائکه و انسان‌ها و قبل از آسمان و زمین آفریده شده‌ایم و در همان عوالم، امر خداوند را اطاعت کرده‌ایم.» پس در این روایت پیامبر به دو قسمت اشاره می‌فرماید:

۱. شناخت صحیح و معرفت واقعی: انسان در علم و عقیده، به مقام و جایگاه امام در جهان آفرینش معرفت حاصل کند، یعنی امام‌شناسی خود را هر روز قوی‌تر و عمیق‌تر سازد؛ نقش اهل‌بیت: و امام در جامعه و عالم، برکات امام، نقش، اهمیت و وظیفه امام غایب در زمان ما و مقام و منزلت امام را در نزد خداوند بداند و بکوشد هر روز یقین خود را به معارف مربوط به امامت محکم‌تر و عمیق‌تر کند تا بفهمد ولایت چیست.

۲. پذیرفتن ولایت در میدان عمل: انسان امامان را الگوی خویش قرار دهد و در رفتار و گفتارش تابع فرمان‌های اهل‌بیت باشد و خود را به اطاعت از آنها ملزم بداند و بکوشد در تمامی ابعاد زندگی به آنها اقتدا کند. علاوه بر تولی و پذیرش دستورهای آنان، در برابر دشمنان اهل‌بیت نیز بی‌اعتنا نباشد و با دشمنان آنان بنای دوستی نگذارد؛ یعنی کسانی را که به هر صورت درصدد انکار یا تضعیف یا تحریف معارف اهل‌بیت هستند، دشمن بدارد و مجدانه با آنها به مبارزه بپردازد. با این کار تبرّای از دشمنان اهل‌بیت را نیز در خود تقویت سازد که بدون عمل، تنها علم دردی را دوا نمی‌کند و ایمان بدون عمل، دست انسان را نمی‌گیرد.

به عبارت دیگر، کسانی به دنیا برمی‌گردند که اهل تولی هستند، اما این تولی از سر احساسات یا تقلید نیست. نشان این تولی و دل‌دادگی به دین و امامان، حمایت و دفاع بی‌دریغ است. بنابراین، تا آخرین نفس و نهایت قدرت از او دفاع کرده، تمام هستی خود را برای حفظ آن فدا می‌کند و از هیچ تهدید و خطری نمی‌هراسد و استوار می‌ایستد تا محبوبش راضی شود.

ج) سنخیت با اهل‌بیت

در روایت یاد شده پیامبر به حضرت سلمان فرمود: «و کُلُّ مَنْ هُوَ مِنَّا وَ هَرَّ كَسٍ مِنْهُ» آن زمان حضور می‌یابد. یعنی کسانی که بتوانند سنخیت با امامان را در خود ایجاد کنند و مانند سلمان، به مقام «سلمان مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»^{۳۲} برسند و جزو خانواده اهل بیت به شمار آیند، در دوران ظهور، حضور خواهند یافت.

راه ایجاد سنخیت و از خانواده اهل بیت بودن چیست؟ جالب است که در بخشی از همین روایت به این نکته مهم نیز اشاره دارد. پیامبر می‌فرماید:

يَا سَلْمَانَ مِنْ عَرَفْتُمْ حَقَّ مَعْرِفَتِهِمْ وَ اقْتَدَى بِهِمْ فَوَالِي وَلِيَّهِمْ وَ تَبَرَّأَ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَهَمَّ وَاللَّهِ مَنَّا يَرِدُ حَيْثُ نَرِدُ وَ يَسْكُنُ حَيْثُ نَسْكُنُ؛

ای سلمان، هر کس اهل‌بیت را بشناسد و به آنها اقتدا کرده، در نتیجه با دوستی آنها دوستان کند و از دشمنان آنها بی‌زاری جوید، به خدا سوگند او از ماست و هر کجا ما

گروهی از بانوان در دوران ظهور امام عصر ﷺ به دنیا باز می‌گردند و سعادت یاری امام را می‌یابند و از نعمت حضور امام و دولت صالحان بهره‌مند می‌شوند.

وارد شدیم او نیز وارد می‌شود و هر کجا مسکن ما باشد، محل سکونت او نیز خواهد بود!

این بخش از حدیث ایجاد سنخیت را با عوامل زیر ممکن می‌داند:

۱. معرفت و شناخت امامان؛

۲. پیروی از آنها؛

۳. ولایت و دوستی با دوستان آنان؛

۴. برائت و بیزاری از دشمنان ایشان.

د) رنج و مشقت در راه اهل بیت

کسانی که در دوران قبل از ظهور زندگی می‌کردند و به سبب اعتقاد به امامان، آزارشان می‌دادند، در دوران ظهور حضور می‌یابند. در همان حدیث پیامبر به حضرت سلمان می‌فرمایند:

و كل من هو منا و مظلوم فينا؛

تمام کسانی که از ما هستند و در راه ما اهل بیت ظلم دیده‌اند، در دوران ظهور حضور خواهند یافت.

بر اساس روایت دیگری، افرادی برای گرفتن انتقام و قصاص کردن برمی‌گردند.^{۳۴} بنابراین، کسانی که در راه اهل بیت جهاد و مقاومت کردند و مظلومانه به شهادت رسیدند یا جانباز شده یا دارایی خود را از دست داده‌اند، برای قصاص دشمنان و دیدن دولت کریمه امامان به دنیا برمی‌گردند.

ه) جهاد و مبارزه

چنان که گذشت، امام باقر علیه السلام به جابر فرمودند کشته شدن در راه ولایت امیرالمؤمنین، شهادت در راه خداست و امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابویصر، اگر قائم ما قیام کند، خداوند گروهی را زنده می‌گرداند که غلاف‌های شمشیرشان بر گردن آنهاست.^{۳۵}

از این دو روایت معلوم می‌شود کسانی که برای سربلندی یکتاپرستی و تشیع و دفاع از حریم امامان، جان را در طبق اخلاص نهادند و در میدان رزم حاضر شدند و با تمام وجود، مبارزه و جهاد کردند تا مملکت اسلامی را حفظ کنند، به دنیا برمی‌گردند تا حکومتی را ببینند که برای آن جهاد می‌کردند.

کسانی که در دوران غیبت امام، برای زمینه‌سازی ظهور او مردانه می‌جنگند و برای آماده شدن جامعه، از هیچ خطری نمی‌هراسند و با دشمنان سعادت و رستگاری نبرد می‌کنند و در پایان به شهادت می‌رسند یا عمرشان در راه مبارزه می‌گذرد و رحلت می‌کنند، به دنیا بازمی‌گردند و تحقق یافتن هدف نهایی خود را می‌بینند.

حال که با بعضی از اوصاف رجعت‌کنندگان آشنا شدیم، ویژگی‌های زنان رجعت‌کننده را بررسی می‌کنیم.

فصل دوم

زنان رجعت‌کننده

گفتار اول: نام زنان رجعت‌کننده

نام زنانی که رجعت خواهند کرد، تنها در یک روایت یافته شد:

آخرنی أبو عبد الله قال: حدّثنا أبو محمد هارون بن موسى قال: حدّثنا أبو علي محمد بن همام قال حدّثنا إبراهيم بن صالح النخعي، عن محمد بن عمران عن الفضل بن عمر، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول يكون مع القائم عليه السلام ثلاث عشرة امرأة. قلت و ما يصنع بهنّ؟ قال: يداوين الجرحى و يقمن على المرضى، كما كان مع رسول الله صلى الله عليه وآله قلت: فسمهنّ لي، فقال: القنواء بنت رشيد، و أمّ أيمن، و حبابة الوالبيّة و سمّية أمّ عمار بن ياسر، و زبيدة (زبيدة) و أمّ خالد الأحمسيّة و أمّ سعيد الحنفيّة و صبانة (صبانة) الهاشمية و أمّ خالد الجهنيّة؛^{۳۶}

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: همراه قائم، سیزده زن رجعت می‌کنند. راوی می‌گوید، عرض کردم: چه مسئولیتی به آنها واگذار می‌شود؟ فرمود: مجروحان را مداوا و از بیماران مراقبت می‌کنند. همان گونه که همراه پیامبر این کار را می‌کردند. عرض کردم نام آنها را برایم بیان فرمایید، فرمود: قنواء دختر رشید و ام‌ایمن و حبابه و سمیه مادر عمار یاسر و زبیده و ام‌خالد احمسیه و ام‌سعيد حنفيه و صبانة آرایش‌گر و ام‌خالد جهنیه.

این روایت را محمد بن جریر بن رستم طبری که امامی، ثقه و جلیل‌القدر است، در کتاب دلائل الإمامه آورده است.^{۳۷}

گفتنی است، این روایت را نویسندگان کتاب بیان الاثمه با واسطه از دلائل الامامه نقل می‌کنند، اما دو اسم در آن تصحیف (تحریف یا اشتباه) شده است: «زبیده» را «وتیره» و «الاحمسیه» را «الاحشیه» نوشته است.^{۳۸} بنابراین، دو اسم یاد شده نام جدیدی نیستند.

با توجه به متن روایت، می‌توان نتیجه گرفت، این زنان در اوایل ظهور رجعت می‌کنند و در قیام و مبارزه امام برای استقرار حکومت شرکت می‌کنند.

از سوی دیگر، از روایات چنین برمی‌آید که شماری از یاران امام، از رجعت‌کنندگان به شمار می‌آیند.^{۳۹} در مقدمه اشاره کردیم، پنجاه زن در میان یاران اولیه وجود دارند که احتمالاً این سیزده بانو، جزو پنجاه بانویی هستند که در میان ۳۱۳ یار اولیه امام حاضرند. در این روایت تنها نام نه نفر از سیزده نفر، ذکر شده است.

در میان این نه نفر نیز شش نفر شناخته شده‌اند و حالات آنان در احادیث و تاریخ آمده است، ولی سه نفر دیگر، یعنی ام‌خالد احمسیه و ام‌خالد جهنیه و ام‌سعيد حنفيه، با این لقب‌ها شناخته شده نیستند. در

روایات، از فردی به نام ام‌سعید احمسیه، ام‌خالد عبیدیه و ام‌خالد المقطوعه الید نام برده شده است، ولی دلیلی بر تطبیق این افراد با اسامی نقل شده در روایت رجعت وجود ندارد؛ چون استاد محقق نجم‌الدین طبعی،^{۳۰} از ام‌خالد نام برده احتمال دارد ام‌خالد المقطوعه، یکی از این دو ام‌خالد باشد. شیخ‌محمدباقر کجوری (م ۱۲۵۵) نیز نسبیّه دختر کعب را جزو رجعت‌کنندگان آورده است.^{۳۱} البته ایشان بر این مدعا دلیل روایی ذکر نکرده است. سرگذشت بانوانی که در پی می‌آید، بر اساس ترتیب تاریخ حیاتشان است.

گفتار دوم: شرح حال زنان رجعت‌کننده

۱. صبا نه آرایش‌گر (ماشطه)

نامش صبا نه یا صبا نه است، ولی در روایات و تاریخ، به شغل وی اشاره شده و از او به ماشطه آل‌فرعون یا ماشطه بنت فرعون، یاد می‌کنند.^{۳۲} در روایت ابن‌عباس آمده است: ماشطه دختر یکی از دوستان حضرت خضر است که در دوران بت‌پرستی، مردی خداشناس بود. ماشطه همسر حزقیل بود. حزقیل، مؤمن آل‌فرعون به شمار می‌آید که در قرآن از او یاد شده است. او پسرعمو و ولی‌عهد فرعون و برادر همسرش آسیه بود. همو که ایمان خویش را پنهان می‌کرد و هنگام پیروزی حضرت موسی علیه السلام، ایمان خود را بر ساحران آشکار کرد و با فرعون و فرعونیان به مجادله پرداخت و همراه ساحران به دار آویخته شد و به شهادت رسید.^{۳۳}

از او و خانواده‌اش، اطلاع بیشتری نداریم، ولی می‌توان فهمید او از خانواده‌ای موحد و مبارز بوده که در آن دوران سخت، ایمانشان را حفظ می‌کردند و در این راه به شهادت می‌رسیدند. ماشطه روزی در حال آرایش و شانه کردن موی دختر فرعون، شانه از دستش افتاد. در این هنگام گفت: «سبحان‌الله!» دختر فرعون پرسید: «پدر مرا یاد کردی؟» گفت: «نه، پروردگار خود و پروردگار تو و پروردگار پدرت را یاد کردم.» دختر فرعون گفت: «به پدرم خبر بدهم چه می‌گویی؟» گفت: «خبر ده!» وقتی فرعون از جریان با خبر شد، او و فرزندان‌ش را جمع کرد و پرسید: «پروردگار تو کیست؟» جواب داد: «الله پروردگار من و توسست.» فرعون گفت: «از عقیده خود برگرد!» او قبول نکرد. فرعون دستور داد مس مذابی را آماده کنند. فرعون دوباره از او خواست که دست از باور خود بردارد، ولی باز قبول نکرد. یکی از فرزندان او را در مس مذاب جوشان انداختند و فرعون بار دیگر از او خواست که از چنین عقیده‌ای دوری کند که این بار هم نپذیرفت. به این صورت، تک‌تک فرزندان‌ش را مقابل چشمانش در مس مذاب انداختند تا این که نوبت به نوزادش رسید. چنین نمود که ماشطه به خاطر او دیگر مقاومت نکند. در این حال، نوزاد لب به سخن گشود و گفت: «مادر مرا بینداز و نیندیش که عذاب دنیا، در برابر عذاب آخرت آسان است.»

نوبت به خود ماشطه رسید. قبل از وارد شدن در مس مذاب به فرعون گفت: «من از تو می‌خواهم، بعد از مرگم، دیگ مس جوشان را به خانه‌ام ببری و خانه‌ام را بر آن خراب کنی تا گور ما باشد.» فرعون گفت: «به خاطر حقی که بر گردن ما داری، می‌پذیرم و انجام می‌دهم.» پیامبر در معراج بوی خوشی را احساس کرد، از جبرئیل پرسید: «این بوی خوش چیست؟» جبرئیل پاسخ داد: «این بوی خوش از مزار آرایش‌گر خانواده فرعون و اولاد اوست.»^{۳۴}

ماجرای زندگی ماشطه، در اکثر آثار اهل سنت آمده است و در منابع اولیه شیعه وجود ندارد. آسیه، همسر فرعون، که از قوم بنی‌اسرائیل و مؤمنی خالص بود و مخفیانه عبادت می‌کرد، بعد از شهادت همسر حزقیل (ماشطه) دید که فرشتگان روح او را به دلیل خیراتی که خداوند برای او اراده فرموده است، به معراج می‌برند. این نکته، باعث افزایش یقین و اخلاص او شد. در این حال فرعون نزد او آمد و از ماشطه گفت: آسیه گفت: «ای فرعون، چه باعث شده که چنین بر خداوند جرأت

هرکس آرزو دارد دولت اهل بیت عصمت را درک کند می‌تواند با ایجاد این ویژگی‌ها در منش و رفتار خویش، این سعادت را نصیب خود نماید

یافته‌ای؟»^{۳۵} به این ترتیب، آسیه نیز ایمان خویش را آشکار ساخت و به شهادت رسید.

۲. سَمِیْه

سمیه به ضم اول و فتح دوم، مصغر سماء است.^{۳۶} سمیه دختر مسلم (سلم) بن لخم خیاط (خباط)^{۳۷} و کنیز ابی حذیفه بن مغیره، عموی ابوجهل و همسر یاسر و مادر عمار بود. او زنی فاضل و نیکوکار و از بزرگ‌زنان صحابه به شمار می‌آمد.^{۳۸} و هفتمین فردی بود که در صدر اسلام به پیامبر ایمان آورد.^{۳۹} وی از جمله کسانی است که در مکه اسلام را آشکار ساخت و بر اساس منابع تاریخی و رجالی، اولین شهید اسلام است که در سال پنجم بعثت به شهادت رسید.^{۴۰} وقتی مسلمانان باورشان را آشکار کردند، مشرکان مکه دست به سرکوب آنان زدند. طبیعی بود که غلامان و کنیزان که مدافعی نداشتند، در شمار نخستین قربانیان باشند.

روزی شماری از مسلمانان را دست‌گیر کردند و قرار شد آن قدر آنان را شکنجه دهند که دست از ایمان خود بردارند. خانواده یاسر نیز دست‌گیر شدند. آنها را مقابل آفتاب سوزان عربستان شکنجه دادند. عمار از روی تقيه، اظهار پشیمانی کرد و آزاد شد و درباره او این آیه نازل گشت:

﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾^{۴۱}

مگر آن کسی که مجبور شده ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد.

اما پدر و مادرش در زیر شکنجه، به شهادت رسیدند.

بنابر گفته‌ای، بر تن همه دست‌گیرشدگان، زره‌های آهنی پوشاندند تا در برابر آفتاب، بدنشان بسوزد. عده‌ای از آنان، از عقیده خود برگشتند، ولی سمیه با آن که مسن بود تا شب مقاومت کرد. شب ابوجهل آمد و بعد از ناسزا گفتن به وی، با نیزه او را به شهادت رساند.^{۴۲} بنابه نقل دیگری، او را به دو شتر بستند و از دو طرف وی را کشیدند.^{۴۳} یا گفته شده، ابوجهل او را به چهارمیخ کشید و با نیزه‌ای او را به شهادت رساند.^{۴۴} بنابه گفته‌ای،^{۴۵} این آیه، درباره او و چند نفر دیگر نازل شده است:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^{۴۶}

و از میان مردم کسی است که جان را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد، و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است.

وقتی پیامبر دید آنها شکنجه می‌شوند، فرمود:

صَبْرًا يَا آلِ يَاسِرٍ فَإِنَّ مَوْعِدَكُمْ الْجَنَّةَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لآلِ يَاسِرٍ؛^{۴۷}
ای خانواده یاسر، صبر پیشه کنید که وعده گاه شما بهشت است. خداوندان یاسر را بیامرزد!

پیامبر به دلیل مقام ویژه مادر عمار، او را به نام مادرش صدا می‌کرد^{۴۸} و عثمان برای توهین به عمار می‌گفت، «ابن السوداء»؛ یعنی پسر زن سیاه.^{۴۹}

این قتیبه دچار اشتباه شده و خیال کرده، سمیه مادر عمار، همان سمیه مادر زیاد بن ابیه است.^{۵۰} در حالی که مادر زیاد، کنیز حارث بن کلهه ثقفی بوده که ازرق، غلام حارث با او ازدواج کرده بود و حاصل آن ازدواج، سلمه بود. سلمه برادر زیاد بود، نه برادر عمار.^{۵۱}

۳. ام‌ایمن

وی دختر (محسن) ثعلبه بن عمرو بن حصن (حفص) بن مالک بود که «برکه» نام داشت.^{۵۲} او اهل حبشه و سیاه پوست بود و هنگام حمله ابرهه به کعبه، به مکه آورده شد که بعد از شکست ابرهه اسیر گشت. برکه کنیز مادر پیامبر بود. بعد از رحلت پدر پیامبر، آمنه، برای دیدار برادرانش راهی مدینه شد و در محلی به نام «أبواء» از دنیا رفت. پیامبر آن هنگام، شش سال داشت.

برکه، بعد از درگذشت آمنه، پرستار پیامبر شد و او را به مکه بازگرداند.^{۵۳} از آن روی که ام‌ایمن پرستار پیامبر بود، او را حاضنه رسول‌الله می‌نامند.^{۵۴} پیامبر او را مادر خطاب می‌کرد و می‌فرمود: «ام‌ایمن، مادر من بعد از مادرم است.»^{۵۵} وقتی به او نگاه می‌کرد، می‌فرمود: «او باقی‌مانده خاندان من است.»^{۵۶}

پیامبر وقتی با حضرت خدیجه ازدواج کرد، او را آزاد ساخت. ام‌ایمن با عبید بن زید، از قوم بنی الحارث بن خزرج ازدواج کرد و حاصل ازدواج آنها ایمن بود که از مهاجران، مجاهدان و شهیدان بود و توفیق هجرت یافت و در جنگ خیبر و حنین شرکت کرد و شهید شد. بعد از رحلت عبید بن زید، پیامبر فرمود: «هرکس می‌خواهد با زنی از اهل بهشت ازدواج کند، با ام‌ایمن ازدواج نماید.» که زید پذیرفت.^{۵۷}

پیامبر ام‌ایمن را به همسری زید بن حارثه درآورد که او را نیز آزاد ساخته بود. زید بن حارثه را حضرت خدیجه عليها السلام بعد از ازدواج با پیامبر به ایشان هدیه کرده بود.^{۵۸} اسامه بن زید از این ازدواج متولد شد.^{۵۹}

ام‌ایمن، چهارمین فردی است که به پیامبر ایمان آورد^{۶۰} و جزو راویان و محدثانی به شمار می‌آید که شیعه و سنی از او روایت نقل می‌کنند. روایت «طیر مشوی»، در اثبات ولایت و خلافت امیرالمؤمنین،^{۶۱} روایت حرکت دستاس و گهواره و تسبیح، در حالی که حضرت زهرا عليها السلام خواب بود،^{۶۲} روایت عقد حضرت فاطمه و امیرالمؤمنین عليهما السلام که جبرئیل و میکائیل در آسمان خواندند،^{۶۳} و روایت شهادت اهل بیت و ساخته شدن بارگاه برای امام حسین عليه السلام نیز از وی است.^{۶۴}

ام‌ایمن چون به پیامبر نزدیک بود، در تمام لحظات تلخ و شیرین، از اهل بیت: حمایت می‌کرد. وی، دختر پیامبر (زینب) را غسل داد.^{۶۵}

یک ماه از عقد حضرت علی عليه السلام گذشته بود ولی آن حضرت هنوز حیا داشت که به منزل پیامبر برود. ام‌ایمن بعد از گفت‌وگو با حضرت علی عليه السلام نزد پیامبر رفت و عرض کرد: «اگر حضرت خدیجه عليها السلام زنده

بود، از عروسی دخترتان خوش حال می شد.»

به این صورت، درخواست تشکیل خانواده برای حضرت زهرا علیها السلام را مطرح ساخت.^{۶۶} پیامبر وی را مأمور کرد تا دنبال حضرت علی علیه السلام برود و او را با خود بیاورد.^{۶۷} برای تدارک عروسی نیز امایمن مسئول خرید جهیزیه شد.^{۶۸} و در شب عروسی نیز دربان خانه صدیقه کبرا علیها السلام بود.^{۶۹}

امایمن اهل بیت را بسیار دوست می داشت و برای حضرت زهرا علیها السلام احساس مادری می کرد. روزی پیامبر دید امایمن گریه می کند، فرمود: «چه شده است؟» عرض کرد: «شما برای عروسی حضرت زهرا علیها السلام مراسم نگرفتید.» پیامبر فرمود: «گریه نکن. قسم به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرد، در مراسم فاطمه، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، همراه هزاران فرشته حضور داشتند و خداوند به درخت طوبی امر کرد که لباس های حریر و مخمل و جواهرات و عطر نثار آنها کند، به قدری که نمی دانستند با آنها چه کنند و خداوند طوبی را مهر فاطمه قرار داد. از این رو، این درخت در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام است.»^{۷۰} پیامبر هنگام هجرت به مدینه، امانت های مردم را که نزدش بود، به امایمن سپرد و امیرالمؤمنین علیه السلام را مأمور کرد تا امانت ها را به صاحبانشان برگرداند.^{۷۱} امایمن جزو نخستین مهاجران بود.^{۷۲} فرزندش ایمن، همراه امیرالمؤمنین از مکه هجرت کرد و در ضحجان منتظر شدند تا عده ای از جمله امایمن نیز به ایشان ملحق شوند.^{۷۳}

امایمن بعد از هجرت نیز در کنار پیامبر بود و آن حضرت او را همراه خود به جنگ ها می برد. وی در جنگ های احد، خیبر و حنین شرکت داشت.^{۷۴} از جمله کسانی که در جنگ احد فرار کردند، عمر و عثمان بودند. امایمن آنها را دید و خاک بر صورتشان پاشید و گفت: «این دستگاه نخریسی را بگیرد و نخ بریسید و بیاورید.»^{۷۵}

در همین جنگ هنگام سیراب کردن زخمی ها، تیری به امایمن خورد.^{۷۶} ایمن نیز مانند مادرش شجاع بود. در جنگ حنین ابتدا همه فرار کردند و تنها ده نفر در کنار پیامبر ماندند که نه نفر آنها از بنی هاشم بود و نفر دهم ایمن بود که در همان جنگ به شهادت رسید.^{۷۷}

امایمن خوابی دید. پیامبر خوابش را تعبیر کرد و مژده پرستاری فرزند حضرت فاطمه علیها السلام را به او داد. از این رو، وقتی امام حسین علیه السلام متولد شد، امایمن او را در لباس پیامبر پیچید و پیش آن حضرت آورد. پیامبر فرمود: «مرحبا به امایمن و حسین! امایمن این حقیقت خوابی است که دیدی.»^{۸۷}

امایمن، هنگام رحلت پیامبر گریه می کرد. وقتی علت گریه را پرسیدند، گفت: «می دانستم روزی پیامبر از دنیا می رود، ولی من برای آن می گریم که وحی پایان گرفته است.»^{۹۷} بعد از رحلت پیامبر، امایمن در کنار امیرالمؤمنین و اهل بیت پیامبر بود و بر خلاف اکثر مسلمانان که راه خود را از اهل بیت جدا کردند، او از اهل بیت دفاع کرد.

بنا به گفته عبدالله بن جعفر در مجلس معاویه، امایمن شاهد مجلسی بوده که پیامبر دوازده جانشین بعد از خود را شمرده است.^{۸۰} اولین دفاع امایمن از ولایت هنگامی بود که امیرالمؤمنین را به مسجد بردند تا با ابوبکر بیعت کند. بنابه گفته سلیم بن قیس، امایمن پرستار پیامبر، رو به ابوبکر کرد و گفت: «چه زود حسادت و نفاق خود را آشکار ساختید.» عمر تا این را شنید، دستور داد امایمن را از مسجد بیرون کنند و گفت: «ما را با زنان چه کار!»^{۸۱}

دفاع دیگر امایمن از اهل بیت در ماجرای فدک بود. ابوبکر بعد از غصب خلافت، برای وارد کردن فشار اقتصادی به اهل بیت، فدک را از آنها گرفت. وقتی حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر رفت، ابوبکر از آن حضرت دلیل و شاهد خواست. امیرالمؤمنین و امایمن آمدند و شهادت دادند. امایمن گفت: «پیامبر فرموده، فاطمه سرور زنان بهشتی است، آیا چنین کسی ادعای چیزی را می کند که مال او نیست؟»

عمر گفت: «این قصه ها را رها کن!» سپس امایمن جریان نزول جبرئیل و نوشته شدن سند فدک را یادآور شد.^{۸۲}

کسی که آنها را - چنان که حق معرفت آنهاست - بشناسد و از آنها پیروی کند و دوستان آنها را دوست و دشمنان آنان را دشمن بدارد، پس به خدا قسم او از ماست! هر جا ما وارد شویم، او نیز وارد می شود و هر جا ما اقامت کنیم، او هم اقامت می کند.

در نقل دیگری، امایمن گفت: «من شهادت نمی‌دهم، مگر احتجاج کنم به آن چه پیامبر فرموده است. تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا نمی‌دانی که پیامبر فرمود، امایمن زنی از اهل بهشت است؟» ابوبکر گفت: «بله.» امایمن گفت: «پس بدان خداوند به پیامبر وحی کرد که حق نزدیکان را بده و پیامبر فدک را به امر الهی به فاطمه داد.»^{۳۸}

وقتی حضرت زهرا (علیها السلام) به پایان عمر خویش پی‌برد، کسی را دنبال امایمن فرستاد که مطمئن‌ترین زن در نزد او بود و فرمود: «ای امایمن، ندای مرگ را می‌شنوم؛ به همین خاطر از تو می‌خواهم که امیرالمؤمنین را آگاه کنی.»^{۳۸}

حضرت فاطمه (علیها السلام) هنگام شهادت، امایمن را دعوت کرد و وصیتش را نزد او برای امیرالمؤمنین خواند.^{۳۹}

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «حضرت زهرا (علیها السلام) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرض کرد: وقتی از دنیا رفتم، کسی را آگاه مکن، مگر چند نفر را.»^{۴۰} امایمن جزو آن چند نفر بود.

حضرت فاطمه (علیها السلام) هنگام رحلت، امایمن را خواست و فرمود: «امایمن، تابوتی برایم بساز که جسد من دیده نشود.» امایمن عرض کرد: «ای دختر پیامبر، آیا چیزی را به شما نشان دهم که در حبشه ساخته می‌شود؟» حضرت فرمود: «بله.» امایمن با شاخه‌های خشک خرما تابوتی ساخت و روی آن پارچه‌ای انداخت که تابوت را بپوشاند. حضرت فاطمه (علیها السلام) فرمود: «مرا پوشاندی، خداوند تو را از آتش بپوشاند.»^{۴۱}

امایمن بسیار به فاطمه زهرا (علیها السلام) عشق می‌ورزید. او بعد از شهادت ایشان قسم خورد، در مدینه نماند؛ زیرا طاقت دیدن جای خالی فاطمه (علیها السلام) را نداشت. از این رو، به مکه رفت. در بین راه تشنه شد و دعا کرد: «خدایا، من خادم فاطمه‌ام، مرا تشنه می‌کشی؟» خداوند دکلوی از آسمان فرستاد و بعد از نوشیدن آن تا هفت سال به آب و غذا محتاج نشد.^{۴۲}

این واقعه در کتاب‌های اهل سنت نیز نقل شده، ولی آنها هرگز به علت هجرت مجدد او به مکه اشاره نکرده‌اند و تنها نوشته‌اند، بنابر ضرورت امایمن دوباره به مکه بازگشت!^{۴۳} امایمن، بعد از سال‌ها خدمت و دفاع از اهل بیعت، در آغاز خلافت عثمان درگذشت.^{۴۴}

۴. نسبیّه

نسبیّه به فتح نون و کسر سین، معروف به ام‌عمار، دختر کعب بن عمرو و از انصار است.^{۴۵} به او «انسیه» و «لسیبه» نیز می‌گفته‌اند.^{۴۶} پدر شیبیه، کعب بن عمرو، از طایفه بنی مازن بن النجار است و مادرش، رباب دختر عبدالله نام دارد. کنیه نسبیّه، ام‌عمار به ضم عین و تخفیف میم است.^{۴۷}

نسبیّه با زید بن عاصم بن عمرو بن عوف بن میزول بن غنم، ازدواج کرد و دو فرزند به نام‌های عبدالله و حبیب به دنیا آورد که هر دو یار

پیامبر بودند. سپس با غزیّه بن عمرو ازدواج کرد و تمیم و خوله، حاصل این ازدواج بودند.

ام‌عمار در مدینه زندگی می‌کرد و در سال سیزدهم بعثت، همراه زنی با هفتاد مرد در عقبه ثانی با همسرش غزیّه پیش پیامبر رفت و با ایشان بیعت کرد.^{۴۸} او در شمار راویان حدیث است.^{۴۹}

زرکلی درباره وی می‌گوید:

او صحابی پیامبر و در شجاعت مشهور بود و از ابطال المعارك (شجاعان جنگ) شمرده می‌شد. در جنگ‌های احد و خیبر و حنین شرکت داشت و همچنین در حدیبیه و عمره القضیه نیز حاضر بود.^{۵۰}

نسبیّه همراه همسر خود، غزیّه بن عمرو و دو فرزندش در جنگ احد شرکت کرد. آغاز روز برای سیراب کردن مجروحان، مشک کهنه‌ای برداشت و به سوی احد حرکت کرد. آن روز جنگید و سیزده زخم نیزه و شمشیر برداشت. نسبیّه ماجرا را برای ام‌سعد این گونه تعریف می‌کند: آغاز روز به احد رفتم و نگاه می‌کردم که مردم چه می‌کنند. همراهم مشک آبی بود. نزد پیامبر رسیدم در حالی که مسلمانان با قدرت می‌جنگیدند. وقتی مسلمانان شکست خوردند و فرار کردند، خود را به پیامبر رساندم و با شمشیر از پیامبر دفاع کردم و تیر می‌انداختم تا این که زخم‌ها مرا زمین گیر کرد.

ام‌سعد می‌گوید:

زخم عمیقی بر گردن نسبیّه دیدم که تو خالی بود. پرسیدم: چه کسی با تو چنین کرده؟ گفت: وقتی مردم فرار می‌کردند، ابن قمیّه پیشم آمد و فریاد زنان دنبال پیامبر می‌گشت. مُصْعَب بن عُمَیر و گروهی در مقابل او ایستادند که من نیز در آن جمع بودم و ابن قمیّه مرا زخمی کرد. البته من چند ضربه به او زدم، ولی او دوزره روی هم پوشیده بود.^{۵۱}

ضمرة بن سعید از جد خود، درباره نسبیّه نقل می‌کند:

روز احد از پیامبر شنیدم: به راستی امروز مقام نسبیّه بالاتر از مقام فلاتی و فلاتی است.^{۵۲}

پیامبر می‌دید که نسبیّه سخت مبارزه می‌کند. لباس خویش به کمر زده بود تا این که سیزده زخم برداشت. من خود نسبیّه را غسل دادم و سیزده زخم او را شمردم و بزرگ‌ترین زخم روی گردنش بود که یک سال آن را مداوا کرد. وقتی پیامبر فرمان حرکت به سوی حمراء الاسد را داد، نسبیّه پارچه‌ای بر آن زخم بست و خواست حرکت کند، ولی از شدت خون‌ریزی توان حرکت نداشت. ما تا صبح از او پرستاری کردیم. پیامبر وقتی از حمراء الاسد برگشت، پیش از رفتن به خانه، از برادر نسبیّه خواست که او را از حال نسبیّه باخبر کند. وقتی او برگشت و خبر

سلامت نسبیّه را داد، پیامبر خوش حال شد.^{۹۹}

عُمارة بن غزّیّه، از امّ عُمارة نقل می‌کند:

مردم اطراف پیامبر را خالی کردند و کمتر از ده نفر در کنار پیامبر مانده بودند. من و همسر و دو فرزندم از پیامبر دفاع کردیم. من سپری نداشتم. پیامبر مردی را دید که داشت فرار می‌کرد و سپری با خود داشت. فرمود: سپرت را برای کسانی که مبارزه می‌کنند، بگذار. من سپر را برداشتم و از پیامبر دفاع کردم.^{۱۰۰}

فرزندش عبدالله بن زید می‌گوید:

بازوی چپ من زخمی شد و خونش بند نمی‌آمد. مادرم با بندهایی که قبلاً آماده کرده بود، زخم را بست. پیامبر به ما نگاه می‌کرد. مادرم گفت: برخیز و مبارزه کن. پیامبر بارها فرمود: کیست که طاقت امّ عُمارة را داشته باشد. کسی که مرا مجروح کرده بود، جلو آمد. پیامبر او را به مادرم نشان داد و مادرم با ضربه‌ای پای او را قطع کرد. پیامبر تبسم کرد و فرمود: قصاص کردی ای امّ عُمارة. پیامبر می‌فرمود: من متوجه راست و چپ نمی‌شدم، مگر این که نسبیّه را می‌دیدم که مقابل من می‌جنگید.^{۱۰۱}

عبدالله بن زید می‌گوید:

وقتی پیامبر مقاومت من و مادرم را دید، فرمود: بارک الله بر شما خانواده. مقام مادرت و مقام همسر مادرت و مقام تو بالاتر از فلاّنی و فلاّنی است. رحمت خدا بر شما خانواده. نسبیّه عرض کرد: از خدا بخواه در بهشت همراه شما باشیم. پیامبر دعا فرمود: خدایا آنها را رفیقان من در بهشت قرار بده. نسبیّه می‌گوید: دیگر برایم مهم نبود در دنیا چه بر سرم می‌آید.^{۱۰۲}

در جنگ احد یکی از فرزندان من خواست برگردد و فرار کند. نسبیّه به او حمله کرد و گفت: «پسرم از خدا و پیامبرش به کجا فرار می‌کنی؟» او را که برگرداند، مردی به او حمله کرد و او را به شهادت رساند. نسبیّه شمشیر فرزندش را برداشت و به آن مرد حمله کرد و او را کشت. نسبیّه با سپر کردن سینه و دست‌هایش از پیامبر دفاع می‌کرد.^{۱۰۳}

نسبیّه در جنگ حنین نیز شرکت داشت و وقتی مسلمانان فرار می‌کردند، روی آنان خاک می‌پاشید و می‌گفت: «از خدا و رسولش به کجا می‌گریزید؟» عمر از کنارش گذشت و گفت: «وای بر تو، چرا چنین می‌کنی؟» نسبیّه جواب داد: «این فرمان خداست.»^{۱۰۴}

واقعی می‌گوید:

وقتی نسبیّه خبر شهادت فرزندش حبیب را شنید، با خدا عهد کرد که یا مسیلمه را بکشد یا آن‌جا بمیرد، از این رو، با خالد بن ولید در جنگ یمامه شرکت کرد و فرزندش عبدالله نیز همراه او بود.^{۱۰۵}

ام سعد می‌گوید:

از نسبیّه پرسیدم: دستت چه شده است؟ گفت: در جنگ یمامه وقتی مردم می‌گریختند، من همراه انصار به حدیقه الموت^{۱۰۶} رسیدیم و آن‌جا مدتی جنگیدیم تا ابودجانه بر در باغ کشته شد. من داخل باغ رفتم و دنبال دشمن خدا، مسیلمه می‌گشتم. مردی به من حمله کرد و دستم را جدا ساخت. به خدا سوگند چیزی جلودار من نبود تا به آن خبیث رسیدم. او کشته شده بود و پسرم عبدالله شمشیرش را از خون او پاک می‌کرد. همان‌جا سجده کردم.^{۱۰۷}

نسبیّه غیر از دستش یازده زخم دیگر در یمامه متحمل شد^{۱۰۸} و بنا به نقل قمی، یکی از فرزندان در جنگ احد به شهادت رسید.^{۱۰۹} فرزند دیگرش حبیب را پیامبر به سوی مسیلمه کذاب فرستاد که به دست مسیلمه قطعه قطعه شد و به شهادت رسید^{۱۱۰} و عبدالله، فرزند دیگرش، مسیلمه را کشت.^{۱۱۱} در سال ۶۳ هجری قمری، در ۷۳ سالگی، در جنگ با یزید بن معاویه شرکت کرد که

قسم به خدایی که مرا
به حق فرستاده است،
من و علی و فاطمه و
حسن و حسین و نه
فرزند او و هرکس که از
ماست و همراه ما و در
راه ما به او ظلم شده،
حضور خواهیم داشت!
به عبارت دیگر، کسانی
که اهل تولی هستند،
اما این تولی از سر
احساسات یا تقلید
نیست.

برای فتح مدینه آمده بودند و در این جنگ که به واقعه حره معروف شد، به شهادت رسید.^{۱۱۲}

گویند نسبه روزی به محضر پیامبر رسید و عرض کرد: تمام آیات قرآن برای مردان است و آیه‌ای درباره زنان نیست.

از این رو خداوند آیه ۳۵ سوره احزاب را نازل فرمود.^{۱۱۳} نسبه حدود سال سیزده هجری قمری از دنیا رفت. او از راویان حدیث شیعه است و بزرگانی مانند ابو حمزه ثمالی^{۱۱۴} و عبدالکریم بن عمرو خثعمی^{۱۱۵} از او روایت کرده‌اند. دختر او فاطمه نیز از راویان حدیث به شمار می‌آید و از امام حسن و حسین (علیهما السلام) روایت کرده است.^{۱۱۷}

۵. حبابه و البیه

حبابه با حاء مفتوحه است و تشدید باء اول از غلط‌های مشهور به شمار می‌آید. قاموس صراحت به تخفیف باء دارد.^{۱۱۸} والیه، با کسره لام، مؤنث والبی و کنیه‌اش ام‌نداء است.^{۱۱۹} حبابه دختر جعفر از قبیله اسد است. نام ایشان در چهار کتاب از هشت کتاب رجالی شیعه آمده، ولی شرح حالی از او نقل نشده است.^{۱۲۰} تنها می‌توان از احادیث نقل شده بعضی از اطلاعات را به دست آورد، مانند این که ایشان در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌زیسته و زمان امام رضا (علیه السلام) را نیز درک کرده است. یک‌بار به اشاره امام سجاد (علیه السلام) و بار دیگر به عنایت امام رضا (علیه السلام) به دوره جوانی بازگشته است و نه ماه بعد از دیدار با امام رضا (علیه السلام) در دویست سالگی درگذشت^{۱۲۱} و امام رضا (علیه السلام) او را در پیراهن مبارک خودشان کفن کردند.^{۱۲۲}

حدیث اول

عبدالکریم از حبابه نقل می‌کند:

امیرالمؤمنین را در جمع فرماندهان سپاه دیدم که با تازیانه گروهی را تعزیر می‌کرد. چیزی از امیرالمؤمنین پرسیدند و ایشان جواب دادند. بسیار زیبا سخن می‌گفتند و من دنبال ایشان رفتم تا وارد مسجد شدند و نشستند. عرض کردم نشان امامت چیست؟ به سنگی کوچک (حصاة) اشاره کردند و فرمودند: آن را بیاور. به محضرشان بردم. با انگشت خود بر سنگ مهر زدند. سپس فرمودند:

ای حبابه، هر وقت کسی ادعای امامت کرد و توانست چنان که دیدی روی سنگ مهر کند، بدان او امام است و اطاعت از او واجب. امام کسی است که هر چه می‌خواهد در دسترس او باشد. حبابه می‌گوید: پس از شهادت امیرالمؤمنین، خدمت امام حسن (علیه السلام) رسیدم که جای امیرالمؤمنین نشسته بود و مردم از ایشان سؤال می‌کردند. امام به من فرمود: حبابه آن چه نزد توست بیاور. سنگ را به ایشان دادم. مانند مهر امیرالمؤمنین،

سنگ را مهر کردند. سپس نزد امام حسین (علیه السلام) رفتم که در مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله) نشسته بود. مرا به نزد خویش خواند و جایی برایم باز کرد و فرمود: برای راهنمایی تو دلیلی نزد ما وجود دارد، آیا آن دلیل را می‌خواهی؟ عرض کردم: بله، سرورم. فرمود: آن چه را همراه داری بده. من سنگ را در اختیارشان نهادم و برایم مهر کرد. در زمان امام سجاد (علیه السلام) نزد ایشان رفتم. در حالی که پیر شده بودم و دست و پایم می‌لرزید. در آن زمان صد و سیزده سال داشتم. دیدم امام در حال عبادت است. از راهنمایی ایشان مأیوس شدم. با انگشت سیاه اشاره کرد و جوانی من برگشت. امام فرمود: آن چه همراه داری بیاور. من سنگ را به ایشان دادم و برایم مهر کرد. بعد در زمان امام باقر (علیه السلام) خدمت ایشان رسیدم و روی همان سنگ برایم مهر زد. سپس محضر امام صادق (علیه السلام) رسیدم. ایشان نیز چنین کردند و بعد امام کاظم و امام رضا (علیهما السلام) هم بر آن سنگ مهر زدند.^{۱۲۳}

این جریان را سیدهاشم بحرانی با تفصیل بیشتری از رشید هجری نقل می‌کند:

حبابه نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و سلام کرد و گریست و عرض کرد: و احسرتا از غنیمتی که بدون شما از دست می‌رود! ای امیرالمؤمنین، از پیش شما نخواهم رفت، مگر این که بدانم بعد از شما چه کسی جانشین شماست. البته من بر استمرار امامت یقین دارم و حقیقت نزد من روشن است، ولی شما می‌دانید که خواسته‌ام چیست. حضرت دست خویش را دراز کرد و سنگ کوچک سفید رنگی را که می‌درخشید و بسیار صیقلی و صاف بود، از ایشان گرفت و انگشتش را درآورد و بر آن مهر زد و فرمود: خواست شما این بود؟ حبابه عرض کرد: بله. به خدا سوگند، ای امیرالمؤمنین همین را می‌خواستم! زیرا شنیده‌ام که بعد از شما در میان شیعیان اختلاف می‌افتد. از این رو، این برهان را خواستم تا اگر بعد از شما زنده ماندم - و ای کاش زنده نمانم و من و خانواده‌ام فدای شما شویم - در صورتی که شیعه به جانشین شما شک کرد، این شن را عرضه کنم و هر که توانست کار شما را انجام دهد، بدانم او جانشین شماست. البته امیدوارم اجل مهلت چنین کاری را به من ندهد. امیرالمؤمنین فرمودند: حبابه تو تا زمان امام رضا (علیه السلام) زنده‌ای و من بشارت می‌دهم که تو در شمار زنانی هستی که همراه مهدی (علیه السلام) خواهی بود.^{۱۲۴}

حدیث دوم

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که حبابه از کنار امیرالمؤمنین می‌گذشت. حضرت فرمودند: «چیست آن چه با خود می‌بری؟» عرض کرد: «برادرم بیمار شده و گفته‌اند مارماهی برایش مفید است.» امام فرمودند:

«ای حبابه، خداوند شفا را در چیز حرام قرار نداده.» حبابه تا این سخن را شنید، آن را بر زمین انداخت و گفت: «به خاطر حمل آن از خدا طلب آمرزش می‌کنم.»^{۱۲۵}

حدیث سوم

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

وقتی مردم به دیدار معاویه می‌رفتند، حبابه به دیدار امام حسین علیه السلام می‌رفت. او زنی بسیار کوشا، و بر اثر عبادت پوست شکمش خشک شده بود. روزی با عموزاده خود به محضر امام سجاد علیه السلام رسید و عرض کرد، آیا ایشان را از شیعیان خود و نجات یافتگان می‌بینید. حضرت فرمودند: بله. ایشان نزد ما هستند و نجات یافته‌اند.^{۶۲۱}

حدیث چهارم

روزی حبابه به محضر امام حسین علیه السلام رسید. امام فرمودند: «ای حبابه، چه باعث شده که دیر به دیدار ما بیایی؟» حبابه عرض کرد: «چیزی جز بیماری باعث تأخیر نشده است.» امام دست روی محل بیماری نهاد و مدام دعا خواند. دست مبارکش را که برداشتند، خداوند بیماری را از بین برده بود. امام حسین علیه السلام فرمودند: «در این امت کسی از ملت ابراهیم نیست، مگر ما و شیعیان ما و دیگر مردم از امت ابراهیم به دورند.»^{۱۲۷}

حدیث پنجم

ابوحمزه ثمالی نقل می‌کند:

حبابه نزد امام باقر علیه السلام رفت و عرض کرد: ای پسر رسول الله صلی الله علیه و آله شما در «أُظله»^{۱۲۸} چه بودید؟ امام فرمود: ما قبل از خلق مخلوقات نوری نزد خداوند بودیم، بعد خداوند مخلوقات را خلق کرد و ما تسبیح خداوند را گفتیم و آنها نیز تسبیح گفتند. ما لا إله إلا الله گفتیم و آنها نیز گفتند. ما تکبیر گفتیم، آنها نیز تکبیر گفتند و این معنای آیه‌ای است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾^{۱۲۹}

اگر [مردم] در راه درست پایداری ورزند، قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم.

راه حب حضرت علی علیه السلام، راه درست (مورد اشاره قرآن) بوده، آب گوارا (آب فرات)، ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله است.^{۱۳۰}

حدیث ششم

داوود رقی می‌گوید:

محضر امام صادق علیه السلام بودم که حبابه وارد شد. او از امام درباره حلال و حرام پرسید. ما از زیبایی این پرسش شگفت زده شدیم. وقتی امام فرمودند: آیا پرسش‌هایی زیاتر از پرسش‌های حبابه شنیده‌اید؟ عرض کردیم: ایشان را در چشم و قلب ما بسیار عزیز و بزرگ کردید. در این حال اشک از چشمان حبابه جاری شد. امام فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: من بیمارم و نزدیکانم می‌گویند اگر امام شما همان‌گونه که می‌گوید واجب‌الاطاعة است، دعا کند تا بیماری تو بهبود یابد. البته من خوش‌حالم و می‌دانم این بیماری برای امتحان و تصفیه من است و کفار گناهانم به حساب می‌آید. امام دعایی فرمود و بعد گفت: به نزد زنان برو و لباس خود را کنار بزن. بین چیزی مانده است یا خیر و به آنها بگو این نشانه کسی است که به وسیله او می‌توان به خدا نزدیک شد.^{۱۳۱}

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام هجرت به مدینه، امانت‌های مردم را که نزدش بود، به ام‌ایمن سپرد و امیرالمومنین علیه السلام را مأمور کرد تا امانت‌ها را به صاحبانشان برگرداند.

۶. قنواء دختر رشید هجری

قنواء به فتح قاف و سکون نون و فتح واو. رشید به ضم راء و فتح شین^{۱۳۲} مصغر است. هجری به فتح هاء و جیم و کسر راء منسوب به هَجَر، آبادی‌ای در یمن است. البته روستایی نزدیک مدینه منوره نیز نامیده می‌شود و به تمام یمن نیز می‌گویند.^{۱۳۳}

قنواء با آن که از محدثان امامیه است و ابو حیان بجلی از او روایت می‌کند و نام او در کتاب‌های گوناگون آمده، ولی از خصوصیات زندگی وی چیزی نقل نشده و همین قدر معلوم است که او دختر رُشید هَجَری، یار و رازدار امیرالمؤمنین است؛ کسی که حضرت علی علیه السلام نحوه شهادتش را به او خبر داد.

در روایتی ابو حیان چنین نقل می‌کند:

قنواء را ملاقات کرده و به او گفتم آن‌چه از پدرت شنیده‌ای، به من بگو. گفت: پدرم از امیرالمؤمنین علیه السلام شنید چگونه صبور خواهی بود، وقتی نابه‌کارزاده بنی‌امیه، کسی را دنبال تو بفرستد و دست و پا و زبان تو را قطع کند؟ عرض کردم یا امیرالمؤمنین، آیا آخر آن بهشت خواهد بود؟ فرمود: ای رشید، تو در دنیا و آخرت، همراه من خواهی بود. قنواء ادامه داد: به خدا سوگند، مدتی نگذشت که [عبیدالله بن] زیاد او را دعوت به بیزاری از امیرالمؤمنین کرد، اما پدرم نپذیرفت. او گفت: سرورت مرگ تو را چگونه خبر داده است؟ پدرم گفت: دوستم به من خبر داد که تو مرا به برائت از او می‌خوانی و من قبول نمی‌کنم و تو دست و پا و زبان مرا قطع می‌کنی. گفت: اینک خبر او را درباره تو، به دروغ مبدل می‌کنم. او دستور داد دستان و پاهای پدرم را قطع کنند و زبان او را رها نمودند. در حالی که پدرم لب‌خند می‌زد، من دست و پای او را جمع کرده و برداشتم و گفتم: پدر درد می‌کشی؟ گفت: نه دخترم، فقط به اندازه‌ای که بین جمعیت انبوه باشم، درد می‌کشم. وقتی پدرم را برداشته، از قصر بیرون رفتیم، مردم اطرافمان جمع شدند. پدرم گفت: قلم و کاغذی بیاورید تا آن‌چه را تا قیامت اتفاق خواهد افتاد و مولایم امیرالمؤمنین خبر داده، برایتان بگویم. قلم آوردند و پدرم مدام می‌گفت و اخبار آینده را می‌نوشتند. خبر به [ابن] زیاد رسید و او حجام را فرستاد تا زبان او را قطع کند و همان شب، پدرم به شهادت رسید.^{۱۳۴}

مرحوم علامه مامقانی می‌گوید:

من جلالت مقام قنواء و قدرت دیانت و غرق محبت الهی بودن او را که مانع از انجام دادن گناه است، از کلام او به پدرش که پرسید: آیا احساس درد می‌کنی، استفاده می‌کنم؛ زیرا اگر او به درجه عالی ایمان و تقوا نرسیده بود، احتمال نمی‌داد که پدرش درد نکشد و این سؤال را از او بکند. پرسش او نشان می‌دهد، ایمانش مانند پدرش است و او میوه همان شجره طیبه به حساب می‌آید.^{۱۳۵}

ابوجارود می‌گوید:

قنواء می‌گفت پدرم از من خواسته بود، حدیث را کتمان کنم و قلبم را محل امانت قرار بدهم.^{۱۳۶}

این روایت نشان می‌دهد، دختر رشید نیز اسرار را می‌دانسته، ولی پدرش اجازه بیان آنها را به او نداده است.

علامه مجلسی هم در باب فضل انتظار و مدح شیعه در زمان غیبت، چنین روایت می‌کند:

قنواء می‌گوید: به پدرم عرض کردم، شما چقدر شدید تلاش می‌کنید؟ فرمود: دخترم قومی بعد از ما می‌آیند که در دینشان بصیرت دارند و تلاش و کوشش آنان برتر از گذشتگان خواهد بود.^{۱۳۷}

۷. زبیده

اسمش، أمة العزیز و لقبش زبیده است. او از بنی‌عباس^{۱۳۸} و دختر جعفر بن ابی جعفر منصور و همسر پسرعموی خود، هارون الرشید^{۱۳۹} و مادر محمد امین است. لقب زبیده را پدر بزرگش منصور، به دلیل زیبایی‌اش به او داده است. در سال ۱۶۵ هجری قمری، با هارون ازدواج کرد و در سال ۲۱۶ از دنیا رفت.^{۱۴۰} قبر او در کرخ بغداد، در قبرستان قریش است.^{۱۴۱}

درباره شخصیت زبیده دو دیدگاه وجود دارد: بر اساس برخی گزارش‌ها، او دنیاطلب و اسراف‌کار بوده و بعید است، منظور حدیث او باشد و سعادت رجعت یافتن به دنیا و یاری امام را داشته باشد. برای مثال، درباره ایشان گفته‌اند، در مورد کمربند و کفش جواهرنشان، اهل تفنن و تنوع بود و در خرید لباس و آرایش اسراف می‌کرد. لباسی تهیه کرده بود که پنجاه هزار دینار ارزش داشت^{۱۴۲} و مخارج شصت روز ایام حج او، بیش از ۵۴ میلیون درهم شده بود.^{۱۴۳}

بر اساس دیگر گزارش‌ها، او اهل خیر و مدافع اهل بیت بوده است. در کتاب‌های اهل سنت، چنین مواردی حذف شده‌اند، ولی می‌توان اشاراتی را یافت. با توجه به این گزارش‌ها، می‌توان گفت یا گزارش‌های اولیه معتبر نیست و برای تخریب او ساخته شده یا بنابه مصالحی، گریزی از چنین کارهایی نبوده است.

خطیب بغدادی می‌گوید:

او معروف به خیر و تفضل کردن به اهل علم و صلاح بود و به فقیران کمک می‌کرد. آثار زیادی در شهر مکه و مدینه و راه مکه، اعم از چاه آب و برکه ایجاد کرده است. کسی او را در خواب دید و پرسید: حالت چطور است؟ گفت: خداوند به خاطر اولین اثری که در راه مکه ساختم، مرا بخشید.^{۱۴۴}

ذهبی از او با لقب سیده المحجبه یاد کرده و می‌گوید: «صد کنیزی که در قصر داشت، همگی حافظ قرآن بودند.»^{۱۴۵}

زرکلی می‌گوید:

چشمه زبیده که در مکه قرار دارد، منسوب به اوست و از دوردست‌ترین مناطق نعمان، در شرق مکه با حفر قنات‌های بسیار به مکه آورده شده است. او بزرگ‌ترین زن عصر خود در دین‌داری و اصالت و جمال و صیانت و خیر بود و آثاری در راه مکه ایجاد کرده که اگر آنها نبود، کسی این راه را طی نمی‌کرد.^{۱۴۶}

ابن کثیر می‌گوید: «کسی او را در خواب دید که می‌گفت: چیزی برای من سود نداشت، مگر نمازهایی که در سحر می‌خواندم.»^{۱۴۷}

هم‌چنین درباره خیرخواهی او می‌گوید: «او راغب‌ترین مردم به انجام دادن کار خیر و پیش‌تاز به سوی هر خیری بود.»^{۱۴۸}

حموی می‌گوید: «برکة ام‌جعفر یا زبیدیه^{۱۴۹} در بین مغیثه و عذیب^{۱۵۰} و نیز چاه حسنی^{۱۵۱} و نهر میمون^{۱۵۲} را زبیده ساخته است.»

او اهل عبادت بود و به قرآن توجه داشت. از نظر اجتماعی، نیکوکار بود و برای بزرگ‌داشت عالمان و صالحان تلاش می‌کرد. او با هارون‌الرشید درگیر شده که این از شیعه بودن وی حکایت دارد.

علامه مامقانی می‌گوید: «شیخ صدوق در کتاب مجالس خود گفته: زبیده شیعه بود و هارون وقتی این را فهمید قسم خورد که او را طلاق دهد.»^{۱۵۳}

شیخ منتجب‌الدین چنین بیان کرده است:
زبیده خاتون، شیعه فطریه فدائیه بود، چنان‌که شیخ اجل عبدالجلیل رازی در کتاب نقض آورده که چون هارون‌الرشید غلو زبیده را در تشیع اهل بیت تحقیق کرد، سوگند خورد که او را طلاق دهد.... زبیده اظهار پشیمانی نکرد.^{۱۵۴}

حاج شیخ عباس قمی می‌گوید:
دلیل شیعه بودن زبیده آن است که در فتنه سال ۴۴۳ هجری قمری که در بغداد اتفاق افتاد، قبر زبیده و آل‌بویه همراه ضریح امام کاظم علیه السلام به آتش کشیده شد.^{۱۵۵}
در منابع شیعی، به روشنی دلیل اختلاف او با هارون‌الرشید بیان شده و اهل سنت که از این موضوع آگاه بودند، مزار وی را آتش زدند.
ابن عساکر می‌گوید:

بین هارون‌الرشید و دختر عمویش زبیده، بحث و نزاع درباره چیزی از چیزها واقع شد و هارون در میان کلماتش گفت، من تو را طلاق دادم، اگر از اهل بهشت نباشم.^{۱۵۶}

ابن حجر می‌گوید:
وقتی سلم بن سالم بلخی زاهد، وارد بغداد شد، در مورد هارون‌الرشید کلمات زشتی گفت. هارون وی را زندانی کرد. وقتی هارون مرد، زبیده دستور آزادی او را صادر کرد.^{۱۵۷}

ابن کثیر این جریان را کمی مفصل‌تر بیان می‌کند و می‌گوید:
سالم بن سالم ابوبحر بلخی، از سران امر به معروف و نهی از منکر بود. او وقتی وارد بغداد شد و برضد هارون سخن گفت و کارهای او را زشت شمرد، هارون او را زندانی کرد و دوازده بند بر او بستند.^{۱۵۸}

این گزارش‌های کوتاه، نشان از شجاعت او دارد و به دلیل نفوذ فراوان زبیده، هارون هم نمی‌توانست کاری از پیش ببرد.

۸. ام‌خالد

چنان‌که پیش‌تر بیان شد، نام دو تن از زنان رجعت‌کننده، ام‌خالد احمسیه و ام‌خالد جهنیه بود،

حبابه تو تا زمان امام رضا علیه السلام زنده‌ای و من بشارت می‌دهم که تو در شمار زنانی هستی که همراه مهدی علیه السلام خواهی بود.

ولی در منابع، نامی از این دو برده نشده است. در گفتار اول بیان داشتیم که احتمال دارد ام‌خالدی که از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده، یکی از آن دو فرد باشد. بنابراین، آن چه را در مورد ام‌خالد آمده، یادآور می‌شویم. البته نام و دیگر خصوصیات زندگی ایشان، معلوم نیست. یوسف بن عمر، والی عراق، زید را به شهادت رساند و دست ام‌خالد را قطع کرد. او زنی صالح و شیعه بود و به زید تمایل داشت.^{۱۵۹} ابوبصیر می‌گوید:

نزد امام صادق علیه السلام بودم که ام‌خالد وارد شد. همو که یوسف بن عمر دست او را قطع کرده بود... او شروع به سخن کرد. زنی بلیغ بود. در مورد خلیفه اول و دوم پرسید. حضرت فرمود: ولایت آنها را بپذیر. عرض کرد: روزی که پروردگارم را ملاقات کنم، می‌گویم شما به قبول ولایت آن دو فرمان دادید. امام فرمود: باشد. ام‌خالد گفت: اگر کسی که کنار شماسست، (ابوبصیر) مرا به برائت از آن دو امر کند و کثیرالنواء (نام فردی منحرف) به ولایت آن دو فرمان دهد، کدام یک خیر و خوب است و شما آن را دوست دارید؟ امام فرمودند: به خدا سوگند این فرد برای من محبوب‌تر از کثیرالنواء و یاران اوست! این فرد بحث می‌کند و می‌گوید: کسی که به حکم خدا حکم نکند، کافر، ظالم و فاسق است.^{۱۶۰}

هم‌چنین نقل می‌کند:

نزد امام صادق علیه السلام بودم که ام‌خالد عبیده وارد شد. حکم خوردن چیزی را پرسید. امام فرمود: چرا بدون پرسیدن نخوردی؟ عرض کرد: من در دینم مقلد شما هستم و زمانی که خداوند را ملاقات کنم، خواهیم گفت جعفر بن محمد به من امر و نهی کرد.^{۱۶۱}

ام‌خالد زنی صالح و شیعی بود و برای عقیده‌اش، دستش را بریدند. امام صادق علیه السلام او را با امر به ولایت خلفا، امتحان کرد، اما ایشان با فراست، به گونه‌ای دیگر می‌پرسد و پاسخش را می‌گیرد که بیان‌گر قدرت علمی و آگاهی ایشان است. روایت سوم، بصیرت دینی و امام‌شناسی ایشان را نشان می‌دهد که خود را فردی مقلد و پیرو امام معرفی می‌کند.

فصل سوم

رهیافت‌ها

دوران حکومت حضرت ولی عصر علیه السلام بی‌تردید دوران طلایی حکومت فضیلت و معنویت است، و فساد و تباهی، ستم و گناه، رخت برمی‌بندد و زمین محل بندگی و عبادت خداوند می‌شود. پاکی همه‌جا موج می‌زند و انس و الفت و انسانیت در جامعه، به اوج می‌رسد. دیگر نیازمندی یافت نمی‌شود تا مشکلاتش دل را بیازارد و فرد هنجارشکنی نیست که امنیت و آسایش را سلب کند. در یک کلام، هم آخرت مردم آباد می‌شود و هم دنیای آنها.

آرزوی هر کسی، حضور در چنین جامعه‌ای است تا بتواند از نعمت‌های معنوی و مادی آن بهره‌مند شود. حال که بر اساس روایات، دریافتیم که راه حضور باز است و هرکس مانند سلمان باشد، و رفتار این بانوان را داشته باشد می‌تواند زنده شود و آن دوران را درک کند، باید شتافت و تا فرصت باقی است، به این سعادت بزرگ دست یافت. آری می‌توان با الگو قرار دادن رفتار بانوان یاد شده خود را لایق حضور در دولت مهدی کرد.

ایمان خالص داشتن اولین شرط رجعت و درک دولت مهدوی است، پس باید در کسب ایمان خالصانه تلاش کرد.

شناخت مقام اهل‌بیت و فهم عظمت شخصیت و نقش آنها، در جهان آفرینش اولین قدم در راه پذیرش ولایت آنها و سنجیت یافتن با آنهاست. پس باید هر روز برای شناخت امامان مشتاق‌تر شویم و با مطالعه کتاب‌های معتبر و حضور در سخن‌رانی‌های مفید بر آگاهی خود بیفزاییم.

پذیرش ولایت آنها، آن هم از سر شناخت و معرفت، نه احساسات و تقلید، قدم بعدی است. به همین دلیل باید همراه شناخت روزافزون، ولایت‌پذیر باشیم و در تقویت این خصلت بکوشیم. به عبارت دیگر، آنها را خلیفه خدا در روی زمین و واسطه بین خدا و مخلوقات بدانیم و معتقد باشیم فیض الهی از مسیر آنها به مخلوقات می‌رسد و آنها هدف از آفرینش و ادامه وجود تمام مخلوقات هستند. بدون اعتقاد به آنها، نه بندگی ممکن است و نه مقبول. از این‌رو فرمان آنها، اراده و دستور الهی به حساب می‌آید و اطاعت از آنها، پیروی از خداوند و کفر و نافرمانی نسبت به آنها، کفر و نافرمانی نسبت به خداوند است.

هم‌رنگی و سنجیت با اهل‌بیت، موجب رجعت و درک دوران ظهور است. لذا باید سعی کنیم رفتار و پنداری داشته باشیم که اهل‌بیت می‌پسندند. باید مانند آنها بیندیشیم و عمل کنیم و عضو خانواده آنان گردیم. برای ایجاد سنجیت لازم است آنها را بشناسیم و از آنها پیروی کنیم و دوستانشان را دوست، و دشمنانشان را دشمن بدانیم.

کسانی که در راه اهل‌بیت فشارها و سختی‌ها را تحمل می‌کنند، در دوران حکومت آنها زنده می‌شوند. پس نباید از مشکلات واهمه داشته

باشیم بلکه باید برای رشد فرهنگ آنان، با آغوش باز به استقبال سختی‌ها برویم و در برابر حق‌کشی سکوت نکنیم.

هرکس در راه اهل‌بیت تلاش و مبارزه کند، سعادت یاری امام قائم عجل الله تعالی فرجه را نیز خواهد داشت. پس باید در عرصه‌های گوناگون، با تمام وجود حضور یافت. به‌ویژه، دلاوری در میدان‌های جنگ و نترسیدن از رویارویی با دشمن. شهادت‌طلبی برای زمینه‌سازی ظهور، عاملی است که موجب رجعت می‌گردد.

امید است با کسب دانش و همت در عمل، توفیق حضور در دولت کریمه و سعادت درک جامعه مهدوی را بیابیم.

پی‌نوشت‌ها:

۱. «خدا برای مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن و مردان اهل طاعت و زنان اهل طاعت و مردان راست‌گوی و زنان راست‌گوی و مردان شکیبیا و زنان شکیبیا و مردان خدای‌ترس و زنان خدای‌ترس و مردان صدقه‌دهنده و زنان صدقه‌دهنده و مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار و مردانی که شرمگاه خود را حفظ می‌کنند و زنانی که شرمگاه خود را حفظ می‌کنند و مردانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند و زنانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند، آمرزش و مزدی بزرگ آماده کرده است.» (سوره احزاب، آیه ۳۵)
۲. نعمانی، الغیبه، باب ۱۴، ص ۲۸۲، ج ۶۷.
۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۵.
۴. کنزالعمال، ج ۱۴، ص ۳۳۸. (معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام، ج ۲، ص ۵۱۵، این روایت را با «علی» آورده است اما در کنز العمال «علی» ندارد، همچنین در فروس الاخبار، ج ۵، ص ۵۱۵، این روایت مستند به پیامبر است ولی در کنز العمال به صورت مرفوع از خود ابوهیره نقل شده است.)
۵. غیبت نعمانی، ص ۳۳۹.
۶. نک: عصر زندگی، ص ۷۵.
۷. اوائل المقالات، ص ۷۷.
۸. سوره نمل، آیه ۸۳.
۹. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴.
۱۰. سوره غافر، آیه ۱۱؛ سوره سجده، آیه ۲۱؛ سوره انبیاء، آیه ۹۵، و... .
۱۱. ج ۵۳، ص ۳۹ - ۱۴۵.
۱۲. همان، ص ۵۹.
۱۳. مستدرک وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۵۱.
۱۴. دلائل الامامه، ص ۴۶۳، ج ۴۸.
۱۵. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸ و ۲۷ و ۲۸.
۱۶. همان، ص ۲۴.
۱۷. همان.
۱۸. همان، ص ۲۵.
۱۹. سوره قصص، آیه ۵ - ۶.
۲۰. دلائل الامامه، ص ۲۲۷ و ۲۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۶؛ همان، ج ۵۳، ص ۱۴۲. (عبارت‌های داخل پرانتز متن بحار الأنوار است.)
۲۱. اصول کافی، ج ۸، ص ۵۱، ج چهاردهم.
۲۲. مانند روایات گفتار پیش.
۲۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۴.

۲۴. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۴۲، ح دوازدهم؛ اوائل المقالات، ص ۷۷.
۲۵. همان، ص ۹۲، ج ۱۰۲.
۲۶. دلائل الامامه، ص ۴۸۴.
۲۷. معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۱۴۷.
۲۸. بیان الاثمه، ج ۳، ص ۳۳۸.
۲۹. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴۶، ج ۹۲؛ همان، ج ۵۳، ص ۸۶، ج ۸۶.
۳۰. چشم‌اندازی به حکومت امام مهدی علیه السلام، ص ۷۳.
۳۱. «قدتكون فيهنّ نسبية حيث جاهدت جهادت الإبطال في غزوة أحد و قاتلت قريشاً ببسالة» الخصائص الفاطمية، تحقيق و ترجمه سيدعلی جمال اشرف، ج ۲، ص ۱۶۹.
۳۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۱۹.
۳۳. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۶۲.
۳۴. همان، ص ۱۶۳؛ جزائری، قصص الانبياء ص ۲۹۶؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۱؛ همان، ج ۱۵، ص ۱۶۴؛ ابی‌یعلی موصلی، مسند، ج ۴، ص ۳۹۴؛ ابن حبان، الصحيح، ج ۷، ص ۱۶۳؛ طبرانی، معجم الكبير، ج ۱۱، ص ۳۵۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۹؛ مستدرک علی الصحيحین، ج ۲، ص ۵۳۸؛ تاریخ دمشق، ج ۱۶، ص ۴۲۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۱۳؛ البدايه و النهايه، ج ۱، ص ۳۸۵.
۳۵. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۶۴.
۳۶. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۵۹؛ مجمع البحرين، ج ۱، ص ۲۲۳.
۳۷. مستدرک علی الصحيحین، ج ۳، ص ۳۸۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۹۱.
۳۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۰۷.
۳۹. الاصابه، ج ۴، ص ۳۳۵.
۴۰. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۴۱.
۴۱. سوره نحل، آیه ۱۰۶.
۴۲. ابن ابی شیبہ، المصنف، ج ۴، ص ۴۲ و ۴۴۸.
۴۳. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۴۰۵.
۴۴. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۳۱؛ المیزان، ج ۱۲، ص ۳۵۸.
۴۵. اسد الغابه، ج ۳، ص ۷۲.
۴۶. سوره بقره، آیه ۲۰۷.
۴۷. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۶.
۴۸. الصحيح من السيره، ج ۴، ص ۲۱۹؛ العمد، ص ۳۲۲.
۴۹. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۲.
۵۰. المعارف، ص ۲۵۶.

۵۱. این اشتباه در کتاب‌های تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۲۱۹؛ استیعاب، ج ۴، ص ۳۳۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۰۷، موجود است و ابن حجر در الاصابه، ج ۱، ص ۴۹۹ و ابن اثیر، در اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۸۱، این اشتباه را یادآور شده‌اند. شرح حال ایشان، در کتاب اخیر و الاصابه، ج ۸، ص ۱۸۹ و الأعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۴۰ آمده است.
۵۲. تهذیب الاسماء، ج ۲، ص ۶۲۱.
۵۳. عددالقویه، ص ۱۲۵.
۵۴. کتاب سلیم، ص ۵۹۳.
۵۵. الاصابه، ج ۸، ص ۱۶۹.
۵۶. مستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۷۰.
۵۷. ابن سعد، طبقات، ج ۸، ص ۲۲۴.
۵۸. الاصابه، ج ۸، ص ۱۷۰.
۵۹. اعلام الوری، ص ۱۴۶.
۶۰. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۷۲.
۶۱. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۲، ص ۲۸۲؛ مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۲.
۶۲. بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۳۵۱.
۶۳. المناقب، ج ۳، ص ۳۴۶.
۶۴. کامل الزیارات، ص ۵۷ - ۵۸، ۵۶۲؛ شیخ طوسی، الامالی، ص ۶۶۹ (این حدیث معروف به حدیث ام‌ایمن است).
۶۵. الطبقات، ج ۸، ص ۳۴.
۶۶. الامالی، ص ۴۰؛ المناقب، ج ۳، ص ۳۵۳.
۶۷. همان؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۶۰.
۶۸. الامالی، ص ۴۰؛ المناقب، ج ۳، ص ۳۵۳.
۶۹. کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۵۰ و ۳۷۰.
۷۰. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۱۱؛ الامالی، ص ۲۸۷؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۴۶.
۷۱. عوالی اللآلی، ج ۳، ص ۲۵۰.
۷۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۲۴.
۷۳. الامالی، ص ۱۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۶۶.
۷۴. طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۵۵؛ الاصابه، ج ۸، ص ۱۷۲؛ تهذیب الاسماء، ج ۲، ص ۶۲۱.
۷۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۳.
۷۶. همان، ج ۱۴، ص ۲۴۸.
۷۷. الارشاد، ج ۱، ص ۱۴۰.
۷۸. الامالی، ص ۸۲؛ المناقب، ج ۴، ص ۷۰.
۷۹. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۲۶؛ الاصابه، ج ۸، ص ۱۷۲.
۸۰. عددالقویه، ص ۴۶.
۸۱. کتاب سلیم، ص ۵۹۳ و ۸۶۵.
۸۲. الاختصاص، ص ۱۸۳.
۸۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۵.
۸۴. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۸۷؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۵۰.
۸۵. المناقب، ج ۳، ص ۳۶۲.
۸۶. دلائل الامامه، ص ۴۳.
۸۷. مستدرک وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۳۵۹.
۸۸. المناقب، ج ۳، ص ۳۳۸؛ الخرائج والجرائع، ج ۲، ص ۵۳۰.
۸۹. عبدالرزاق، المصنف، ج ۴، ص ۳۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۲۴.
۹۰. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۷۰.
۹۱. نسیبه به ضم اول و فتح دوم، معروف به ام‌عطیه انصاریه فرد دیگری است. (اکمال الکمال، ج ۷، ص ۳۳۷)
۹۲. الاصابه، ج ۸، ص ۴۵ و ۲۰۳.
۹۳. تحفة الأحوذی، ج ۹، ص ۵۳.
۹۴. مسند احمد، ج ۳، ص ۳۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۹۲؛ همان، ج ۳، ص ۱۹۵؛ طبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۱۲ - ۴۱۶؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۲۴.
۹۵. کنز العمال، ج ۸، ص ۵۸۹.
۹۶. أعلام، ج ۸، ص ۱۹.
۹۷. مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۶۸ - ۲۷۳؛ طبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۱۲ - ۴۱۶.

۹۸. نک: الصحيح من السيره، ج ۶ ص ۲۰۶. (ابن ابی الحديد می گوید: «ای کاش راوی نام آن دو تن را می برد تا اهل ظن و گمان آن را بر امور مشتبیه حمل نمی کردند.» (شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۲۶). علامه مجلسی نیز می گوید: «شاید راوی تقيه کرده است. چگونه می توانسته به نام دو بت قریش و دو شیخ مخالفان تصریح کند که آن دو را بر امیرالمؤمنین مقدم داشته اند.» (بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۱۳۳).
۹۹. مغازی واقدي، ج ۱، ص ۲۶۸-۲۷۳؛ طبقات الكبرى، ج ۸، ص ۴۱۲-۴۱۶.
۱۰۰. همان.
۱۰۱. همان.
۱۰۲. همان.
۱۰۳. تفسير قمی، ج ۱، ص ۱۱۶.
۱۰۴. همان.
۱۰۵. الاصابه، ج ۸، ص ۳۳۴.
۱۰۶. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۳۷. حقیقه الموت، بوستانی در یمامه بود.
۱۰۷. مغازی، ج ۱، ص ۲۶۹.
۱۰۸. طبقات الكبرى، ج ۸، ص ۴۱۶.
۱۰۹. تفسير قمی، ج ۱، ص ۱۱۶.
۱۱۰. اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۷۰.
۱۱۱. تهذيب التهذيب، ج ۵، ص ۲۲۳.
۱۱۲. ثقات ابن حبان، ج ۳، ص ۲۲۳؛ مستدرک علی الصحيحین، ج ۳، ص ۵۲۰.
۱۱۳. معجم کبیر، ج ۲۵، ص ۳۱.
۱۱۴. من لا یضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۵، ح ۵۹۰۲.
۱۱۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۶، ح سوم.
۱۱۶. او با این که از اجلاء اصحاب امامیه بود، واقفی شد، اما ظاهراً اصحاب، روایات را قبل از وقف او نقل کرده اند.
۱۱۷. معجم رجال الحديث، ج ۲۴، ص ۲۲۶.
۱۱۸. تنقیح المقال، ج ۳، کتاب النساء، ص ۷۴-۷۵.
۱۱۹. همان.
۱۲۰. رجال طوسی، ص ۹۴، ۹۶ و ۱۵۱؛ رجال کشی، ج ۲، ص ۱۱۴؛ رجال برقی، ص ۶۲؛ رجال ابن داوود، ص ۹۸.
۱۲۱. شرح اصول کافی ملزدرانی، ج ۶ ص ۲۸۷؛ تنقیح المقال، ج ۳، کتاب النساء، ص ۷۴-۷۵. البته سن ایشان را علامه مامقانی ۲۳۶ یا ۲۳۹ یا ۲۴۲ سال می داند.
۱۲۲. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۷۶.
۱۲۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۶؛ کمال الدین، باب ۴۹، با تلخیص و تصرف.
۱۲۴. مدینه المعجز، ج ۳، ص ۱۹۰-۱۹۱.
۱۲۵. الخرائج والجرائع، ج ۱، ص ۱۹۱.
۱۲۶. بصائر الدرجات، ص ۱۹۱.
۱۲۷. رجال کشی، ج ۲، ص ۱۱۵.
۱۲۸. منظور از اظله همان عالم ذر، یعنی عوالم قبل از دنیاست. (نک: المیزان، ج ۸، ص ۲۶۳)
۱۲۹. سوره جن، آیه ۱۶.
۱۳۰. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۴، ح چهلیم.
۱۳۱. طب الاثمه، ص ۱۰۴؛ شبیه این جریان از اصنام باقر علیه السلام در کتاب دلائل الامامه، ص ۲۱۴، نقل شده است.
۱۳۲. ابن داوود، رجال، ص ۱۵۳.

۱۳۳. تنقیح المقال، ج ۳، کتاب النساء، ص ۸۲.
۱۳۴. رجال کشی، ج ۱، ص ۲۹۰؛ الامالی، ص ۱۶۵؛ اختصاص (منسوب به شیخ مفید)، ص ۷۷؛ الخرائج والجرائع، ج ۱، ص ۲۲۸. در بعضی از منابع روایی ما (امالی، رجال کشی، روضة الواعظین)، این جریان به «ابن زیاد» نسبت داده شده اما در منابع دیگر (ارشاد، ج ۱، ص ۳۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۳۰۲ و ج ۴۱، ص ۳۴۵) از «زیاد» نام برده شده است. منابع معتبر اهل سنت (ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۱۰؛ ابن حجر، لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۶۱؛ ابن حبان، کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۲۹۸؛ شرح ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۳۹۴) نیز همه به «زیاد» اشاره کرده اند. از متن روایت نیز که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «دعی بنی امیه (زناراده بنی امیه) او را فرا می خواند، معلوم است که باید «زیاد» باشد، زیرا این لقب به او اختصاص دارد. علامه تستری نیز بعد از چند صفحه بحث، «زیاد» را معتبر می داند. (قاموس الرجال، ج ۳، ص ۳۶۸-۳۷۵) بنابراین شواهد و اقوال، می توان نتیجه گرفت، این جریان در زمان خلافت زیاد در کوفه اتفاق افتاده است و مربوط به دوران حکومت ابن زیاد نیست.
۱۳۵. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۳۱.
۱۳۶. الاختصاص، ص ۷۸.
۱۳۷. محاسن، ج ۱، باب یقین و صبر در دین، ص ۲۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۳۰، ح ۲۷.
۱۳۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۲۴۱.
۱۳۹. تاریخ دمشق، ج ۵۰، ص ۳۲۹.
۱۴۰. تنقیح المقال، ج ۳، کتاب النساء، ص ۷۸.
۱۴۱. حالات ایشان در کتاب های: تاریخ بغداد، ج ۱۴ ص ۴۳۴؛ البدایه والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۹۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۲۴۱؛ اعلام زرکلی، ج ۳، ص ۴۲ و الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۲۸۹ آمده است.
۱۴۲. اصول کافی، ص ۲۲۵.
۱۴۳. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۴۳۴.
۱۴۴. همان.
۱۴۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۲۴۱.
۱۴۶. الاعلام، ج ۳، ص ۴۲.
۱۴۷. البدایه والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۹۷.
۱۴۸. همان، ص ۲۳۵.
۱۴۹. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۳۲.
۱۵۰. همان، ج ۱، ص ۴۰۱.
۱۵۱. همان، ج ۲، ص ۲۶۰.
۱۵۲. همان، ج ۵، ص ۲۴۵.
۱۵۳. تنقیح المقال، ج ۳، کتاب النساء، ص ۷۸.
۱۵۴. فهرست، ص ۲۸۲. (با کمی تصرف)
۱۵۵. الکنی واللقاب، ج ۲، ص ۲۸۹.
۱۵۶. تاریخ دمشق، ج ۵۰، ص ۳۲۹.
۱۵۷. لسان المیزان، ج ۳، ص ۶۳.
۱۵۸. البدایه والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۴۴.
۱۵۹. رجال کشی، ص ۲۴۲.
۱۶۰. اصول کافی، ج ۸، ص ۱۰۱ و ۲۳۷؛ رجال کشی، ص ۲۴۱.
۱۶۱. اصول کافی، ج ۶ ص ۴۱۳.